اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم‌‌الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی رسول‌‌الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم‌‌الراحمين.

عرض شد برای رسيدن به اين بحث ما زوايای مختلفی را بررسی می‌‌کنيم و عرض کرديم بحث صبغه اساسی‌‌اش آن روش اساسی است حالت نکته‌‌ای دارد نکته نکته بيان می‌‌کنيم يکی از نکاتی را که در اين‌‌جا الآن ولو به عنوان مختصر بهش يک تعرضی بکنيم اين است که ولو عنوان بحث را نقد متن حديث قرار داديم يا آقايون خواستند ليکن هدف ما در اساس بررسی خود متن است اصلاً حالا می‌‌خواهد نقد باشد يا نباشد اصولاً شناخت متن اين بحث شناخت متن و خصوصيات و نکاتی که در متن پيدا می‌‌شود آن‌‌ها را به اصطلاح بررسی کنيم عرض کرديم در کتب اهل سنت بحث متن را جداگانه از بحث سند آوردند در کتب حديثی دراية الحديث و در کتب اصولی ما صدور، جهت صدور و دلالت را آوردند و عرض کرديم در کتب اصولی ما مثل رسائل و بعد هم مرحوم نائينی و آقای خويي و ديگران آن‌‌ها نظر هدف‌‌شان نظر مبارک‌‌شان روی بحث حديث به لحاظ حجيت و به لحاظ فتوی بود اهل سنت نظرشان حديث به لحاظ خود حديث بود به لحاظ خود حديث يا سند است يا متن است ديگر کاری به بحث دلالت و آيا تقية صادر شده اولاً تقيه که ندارند چه صادر شده اين قسمت‌‌ها را آن‌‌ها بررسی نکردند و انشاءالله خلال بحث‌‌های آينده راجع به اين مطلب که زوايای ديد ما از حديث اقتضاء می‌‌کند که مثلاً بحثی که راجع به متن می‌‌شود صدور می‌‌شود دلالت می‌‌شود يا بنده سراپا تقصر دلالت را عوض کردم گذاشتم به جايش مضمون شد صدور و متن و مضمون اين بحث‌‌ها اين به لحاظ حجيت يک صبغه و رنگ ديگری بحث به خودش می‌‌گيرد با آن‌‌ بحث‌‌های که آن‌‌ها دارند فرق می‌‌کند و درست است الآن بحث را م رو نقد متن گذاشتيم ليکن بحث ما کلاً رو متن است جهات مختلفی که متن دارد و از زوایای مختلفی متن را بررسی می‌‌کنيم از زوايای مختلفی، حتی انشاءالله تعالی يک مقداری راجع به متون قرآنی هم، متن قرآنی هم صحبت می‌‌کنيم شايد در شب ديگر اگر رسيديم امشب آخرين بحث راجع به متن قرآن هم غير از متن حديث، متون قرآنی هم که دارای تعبير خاصی هستند دارای مفردات خاصی است دارای ترکيب خاصی است اين را هم انشاءالله جداگانه بحث می‌‌کنيم انشاءالله تعالی، پس مراد ما بحثی است درباره متن و همين طور که واضح است کسانی که با نوشته‌‌های تاريخی سر و کار دارند بحث متن يکی از بحث‌‌های ريشه‌‌دار است در مباحث تاريخی متن عبارت طبری اين است متن عبارت ابن اثير اين است متن عبارت فتوح ابن اعصم اين است متن فلان کتاب اين است اصولاً متن نشان دهنده تمدن و فرهنگ است نشان دهند رشد علمی آن جامعه است نشان دهنده خصوصيات آن اجتماعی است، و لذا حالا با تعبير نقد متن و بررسی دقيق متن می‌‌شود تشخيص داد که اصلاً اين متن فرض کنيد به اين‌‌که در آن زمانی که ادعا شده صادر شده يا صادر نشده مثلاً در همين مباحثی که مسيحی‌‌ها انجام دادند بعضی از مباحث‌‌شان راجع به همين اناجيل اربعه مثلاً ديدم يکی‌‌شان نوشته يکی از انجيل‌‌ها نمی‌‌دانم لوقاست يحناست نوشته اگر ما کيفيت کلام و شواهد تاريخی را نگاه کنيم اين متن می‌‌خورد که صد و بيست سال بعد از عيسی مسيح باشد با اين حواری حضرت نمی‌‌خورد مال زمان ايشان نوشتند شواهد غرضم اين‌‌که بحثی که راجع به متن است يک بحث تاريخی است يک بحث علمی است يک بحث واقعی است يک بحثی نيست که حالا ما فقط توی حديث الآن توش بحث بکنيم انما الکلام ما فعلاً به عنوان به اصطلاح يک اصطلاحی بنده گذاشتم متون دينی و فرهنگ دينی ما بعنوان متون دينی و فرهنگ دينی از او بحث می‌‌کنيم متون دينی در اصطلاح بنده عبارت از قرآن و حديث است و فرهنگ دينی چيزهای است که در جامعه اسلامی جا می‌‌افتد شبيه مثلاً همان استحسانی که ابن مسعود گفت ما رآه المسلمون حسن، فهو عند الله حسن، يک تعابيری در جامعه اسلامی جا می‌‌افتد که اگر برفرض هم حديث نباشد يک ارزش خاصی خودش را دارد اين را در يک نکته جداگانه‌‌ای بايد من توضيحاتش را عرض بکنم، که بحث متن من ديشب نه، در جلسه گذشته تأثير متن در دلالت و مضمون که جای بحث ندارد هر متن، هر جور باشد دلالت به مضمون عوض می‌‌شود خواهی نخواهی کم و زياد می‌‌شود تأثير متن در صدور هم هست، و بلکه تأثير متن در اين است که اصلاً اين به اصطلاح بنده جزو متون دينی است يا جزو فرهنگ دينی، يعنی جزو روايات است يا جزو فرهنگ دينی است من چون اين را بنا گذاشتم جداگانه بررسی کنم، اجازه بفرماييد که بعد از اين متعرض، پس بنابراين بحث ما در حقيقت راجع به نقد نيست راجع به شناخت متن است و انشاءالله توضيحاتش را عرض خواهيم کرد ما متون حديثی خودمان را از زوايای مختلف و ديدگاه‌‌های مختلف بررسی می‌‌کنيم خود بنده مثلاً آقايون ما نوشتند راجع به لاضرر که در نسخی که ما داريم لاضرر و لاضرار است در بعضی از جاها آمده لاضرر و لاضرار فی الاسلام من جمله در کتاب فقيه آمده لاضرر و لاضرار فی الاسلام که مرسل از پيغمبر نقل کردند در متون ما در تمامش لاضرر و لاضرار است فی الاسلام ندارد، در متون اهل سنت هم لاضرر و لاضرار است، فی الاسلام در يک سندش آمده در بقيه نيامده آن‌‌جا آقايون نوشتند بالاخره، آن وقت اين‌‌که فقيه چه گفته چه کار کرده، آقايون بررسی کردند و نتيجه نهايش اين است که اين کلمه فی الاسلام ثابت نيست، ما اين را توضيح داديم که اين مطلبی را که آقايون گفتند درست است اما نکته دارد نکته فنی دارد چون بحث لاضرر و لاضرار که حالا چون شايد به يک مناسبتی اين بحث را باز برگردم چون خيلی فوائد و آثار دارد بحث لاضرر و لاضرار يک در متون حديثی علمای اسلام بايد بررسی بشود دو در کتب لغت به مناسبت لاضرر و لاضرار نوشتند سه در کتب فقهی من عرض کردم که اگر وقتی به متون حديثی مراجعه کنيم و متون لغوی مثل فرض کنيم نهايه ابن اثير آن‌‌ها همه لاضرر و لاضرار نقل کرده همه نه، در حديث يکی داريم فی الاسلام و آن مطلبی را هم که صدوق نقل کرده در فقيه شواهد نشان می‌‌دهد که ايشان مرادش نقل حديث و از مصادر اهل سنت است اصلاً يک شرحی دارد صدوق خودش لاضرر را مستقلاً نياورده به عنوان يک بحثی که لاضرر هست و انشاءالله عرض خواهيم کرد ما در شناخت حديث و يکی هم شناخت متن خواهيم عرض کرديم همين شايد امشب انشاءالله يک منظومه فکری تشکيل می‌‌دهيم، يعنی عمده اين است که يک مجموعه‌‌ای، در اين لاضرر آن وقت در منظومه فکری فقه و اصول و تاريخ و همه جهات در نظر می‌‌آيد مثلاً صدوق در اين بحثی، اولاً بحث ايشان راجع به اين است که آيا مسلمان از کافر ارث می‌‌برد کافر از مسلمان ارث می‌‌برد، خب اهل سنت گفتند نه، شيعه گفته مسلمان ارث می‌‌برد کافر نه، آن وقت ايشان در حقيقت اين‌‌جا را علی خلاف کتاب فقيه سعی کرده جواب اهل سنت را بدهد سعی‌‌اش بر اين است اصلاً بحث را چون در کتاب فقيه اين کار را ايشان نمی‌‌کند، ايشان بررسی با اهل سنت نمی‌‌کند آن منظومه‌‌ای که عرض کردم اين است بعد ايشان در اين‌‌جا اين حديث را می‌‌آورد و اين طور می‌‌خواهد استظهار کند، که خب کافر که از مسلمان ارث نمی‌‌برد اما اگر مسلمان از کافر ارث نبرد مثل آن طرف يعنی اسلام تأثيری نکرده ايشان می‌‌خواهد بگويد که اين حديث معنايش اين است که انسان به خاطر مسلمان شدن ضرر نمی‌‌کند، پس يعنی دقت فرموديد يک معنای بسيار دور از آبادی، معناي که ايشان آوردند و من احتمال می‌‌دهم شايد بعضی از اهل سنت استدلال کردند البته يک چيز ديگری هم ايشان دارد به آن استدلال کردند، اين به استدلالات اهل سنت خيلی، اصلاً يک معنای عجيبی که اگر ايشان به خاطر به اصطلاح مثل کافر ارث نبرد بايد بگوييم به خاطر مسلمان شدن ارث نمی‌‌برد ضرر می‌‌کند پس ارث می‌‌برد، خيلی حرف اصلاً خيلی يعنی شما شايد الآن باورتان هم نشود، هست در کتابی بياوريد لاضرر و لاضرار فی الاسلام را بياوريد، و الاسلام يعلو و يعلی عليه، من در کتب اهل سنت هم ديدم تمسک به اين کردند به اين‌‌که کافر است عرض کردم من متعرض شدم اين مباحث را اين‌‌ها زاويه فقهی است، بلی آقا

س: اگر کافر از کافر ارث ببرد و آن درست باشد حرف صدوق خيلی بی‌‌راه نمی‌‌گويد

ج: خلاف ظاهر حديث است، خلاف است اصلاً ربطی به مسأله ارث و به خاطر اسلام فی الاسلام يعنی به سبب اسلام اصلاً اين خيلی بعيد است می‌‌خواهيد بياوريد عبارت صدوق را، نمی‌‌دانم آورديد يا نه؟

س:

23: 10

ج: نه خير حالا من آقايان گفتند زيادی آمده، اين در بعضی از طروق روايت زياد است،

س: خود راوی اين کار را کرده مدرج کرده يا؟

ج: حالا من توضيحش را عرض می‌‌کنم يکی از کارهای که البته اين کار ما به نقد متن هم می‌‌خورد می‌‌خواهم بگويم آن راهی را که اصحاب ما رفتند برای بررسی من می‌‌خواهم آن را بگويم آن راه راه درستی نيست، حالا راهش من عرض می‌‌کنم آورديد شما، مشکل برخورد کرد؟ به نظرم جلد سه يا چهار فقيه است،

س: چهار فقيه است

ج: چهار فقيه است، بعد ايشان عرض کردم مگر نظر مبارک ايشان يعنی از کتبی که ما داريم کافی و مثلاً تهذيب و اين‌‌ها، آن‌‌که احتمال هم می‌‌دهم شيخ در خلاف هم فی الاسلام آورده باشد مثل اهل سنت، احتمال می‌‌دهم الآن يقين ندارم اما در کتب حديثی در کتب فقهی، در کتب حديثی و لغوی لاضرر و لاضرار آمده، در کتب فقهی از همان قرن دوم فی الاسلام اضافه شده اين را ما توضيحاتش را عرض کرديم، بخوانيد ببينم، و لقوله صلی الله، قال رسول‌‌الله اين طوری هم دارد يا قال رسول‌‌الله لاضرر و لاضرار فی الاسلام، يکی از آقايون معاصر من خدا رحمتش کند فوت کرده، گفته اصلاً احتمال دارد کلمه فی الاسلام متعلق به قال است قال فی الاسلام لا، اين جوری آن خيلی آن ديگر از معنای صدوق هم بد است شايد تو درس به عنوان شوخی گفته حالا مقرر ورداشته نوشته چون تقرير درس ايشان است شايد ايشان شوخی فرمودند و الا و قال صلی‌‌الله عليه و آله، لاضرر و لاضرار فی الاسلام يعنی قال فی الاسلام ضمير فی الاسلام را به قال زده که مراد اين باشد که در اسلام قال فی الاسلام لاضرر و لاضرار که اين طور باشد حالا عرض کردم ظاهراً شوخی باشد به هر حال گفت که خدا رحمت کند، البته ما غرض‌‌مان اين آقا نيست به طور کلی، خدای رحمت کند آقای بجنوردی نقل می‌‌فرمود از ميرزای نائينی بعض‌‌جاها می‌‌فرمود و هذا کلام ان يبکی عليه خير من ان يصغی اليه، بهتر اين‌‌که گوش بکنيم اصلاً و هذا کلام ان يبکی عليه خير من ان يصغی اليه،

س: مما يضک عليه و

2: 13

ج: بلی يضک الثکلی،

س: جلد سه که نقل کردند هردوش لاضرار و لا اضرار، بدون فی الاسلام،

ج: بلی ندارد می‌‌گويم جلد چهار است ايشان آورده در کتب حديث فکر می‌‌کنم از اهل سنت گرفته به استدلالات آن‌‌ها می‌‌خورد،

س: ندارد

ج: تو بحث ميراث دارد نه می‌‌گويند جای ديگر،

س: جلد چهار مشکل کلام خودشان حريز را آوردند، معلوم نيست که جزو حديث است يا جزو کلام ايشان است،

ج: ايشان دارد،

س: شايد تفسير خودش است

ج: تفسيرش را دارد می‌‌گويد می‌‌گويم خود ايشان تفسير می‌‌کند،

س: خود اين فی الاسلام معلوم نيست که جزو روايت باشد

ج: چرا ديگر و قال لاضرر و لاضرار فی الاسلام اين‌‌که واضح است که،

س: چهار را بخوانيد طوری نيست

ج: حالا بخوانيد البته کلام بعضی ها لاضرر و لاضرار است بعضی ها لاضرر و لا اضرار و مضافاً که اصولاً نسخ کتاب هم مختلف است يعنی ممکن است يک چاپی اضرار باشد يک چاپی ضرار باشد نسخ کافی و نسخ تهذيب فقيه در اين جهت مختلف اند توش بعضی‌‌ها اضرار دارد بعضی‌‌ها ضرار دارد و عرض ما اين بود که شواهد تاريخی در متن همان ضرار را تأييد می‌‌کند اين هم حالا يک توضيحی دارد، ما عرض کرديم که اصولاً الحاق ضرر را به ديگران در زمان پيغمبر و در آيات مبارکه ضرار است باب مفاعله است و لاتضار والدة بولدها، ديناً غير مضار، مسجد ضراراً اصلاً در زمان پيغمبر، الآن دنيای عرب بگوييم ضار فلاناً نمی‌‌فهمند بايد برای آن معنی بکنيم از قرن دوم از زمان امام صادق به جايش اضرّ آمده باب افعال، و لذا به نظر ما با شواهد تاريخی حالا چون نقد هم شد حالا، با شواهد تاريخی صحيحش همان ضرار است نه اضرار،

س: مصدر باب مفاعله

ج: مصدر باب مفاعله صحيح است نه مصدر باب افعال که اضرار باشد، اضف الی ذلک، يک احتمالی است که بنده سراپا تقصير داديم که اصولاً درست است اضرّ را در روايات به معنای ضرر زدن به ديگران است ليکن بعيد نيست اضر در اصل لغت به معنای صلاحيت ضرر زدن، ضار يعنی بالفعل ضرر زد اين هم نکته خاصی است تا حالا، جای ديگر کمتر گفته شده، انک رجل مضار، يعنی بالفعل، به عبارت ديگر باب مفاعله معنی کار بکند که اين ضرر به ديگری رسيده الحاق ضرر بهش شده اما اضر صلاحيت دارد مثل من اضر بطريق المسلمين، يک چاهی کنده اين صلاحيت دارد افراد توش بيفتند، ممکن است هم نيفتند اما ضاره يعنی بالفعل ضرر را به آن رساند مخصوصاً اگر ضرر را به معنای نقص بگيريم اين نقص را اين کمبود را به آن رساند بگوييم باب مفاعله با باب افعال فرق می‌‌کند آنی که در روايت هست باب مفاعله است، لاضرر و لاضرار يک متن ديگر هم داريم لاضرر و لاضروره، اين در متون اهل سنت آمده از ابوهريره است فکر می‌‌کنم چون هشت‌‌‌‌تا مجموعاً طريق دارد حديث لاضرر بين آن‌‌ها تو يکش لاضرر و لاضروره به نظرم از ابوهريره است در اين جلد نصب الرايه نقل می‌‌کند نصب الرايه از طروق حديث لاضرر جلد سه نصب الرايه از کتب اهل سنت می‌‌آورد از ابوهريره که من خودم باز احتمال می‌‌دهم اين لاضرر و لاضروره باز خراب شد،

س: و اما حديث ابی هريره فاخرجه دارقطنی، ايضاً عن ابی‌‌بکر ابن عياش قال اراه عن ابن عطاء عن ابيه عن ابی هريره،

ج: بلی معروف اين طور است می‌‌گويند بخوانند اُراه، اَراه نخوانيد، اُراه يعنی خدا به قلب من اين طور می‌‌اندازد نمی‌‌خواهد به خودش نسبت بدهد، چون به خودش نسبت بدهد مثلاً علامت نقص است، اُراه و لا اُراه الا عن فلان، و مثلاً ما تُراه صحيحش، نه تَراه فی فلان، ما می‌‌خوانيم ما تَراه که قلت، ما تَراه می‌‌گويند صحيحش ما تُراه اين‌‌جا هم و ما اُراه الا يعنی شک دارد که حديث از که است؟ می‌‌گويد به قلبم اين جور می‌‌گذرد، در حقيقت ما اُراه يعنی چون فعلی که به خدا نسبت داده می‌‌شود آن‌‌جا مجهول می‌‌آورند ديگر، البته ماها در حوزه‌‌های ما اَراه می‌‌خوانيم حالا قبول دارم اما ديدم حالا اين‌‌جا را نمی‌‌دانم اما ديدم مشابه اين را ما اُراه ضبط کردند اين کتب اهل سنت که جديداً چاپ می‌‌شود ما اُراه الا عن فلان يعنی ما يرن الله الا عن فلان، اين را اصطلاحاً حالا اين را هم بفرماييد آقا اين هم راجع به اين کلمه،

س: رجلاً مضار خود مضار هم قرينه می‌‌شود که آن ضرار درست است

ج: ضرار درست است، انک رجل مضار و لاضرر و لاضرار عرض کردم اضرار مثلاً در يک حديث واحد در کتاب کافی در پنج‌‌تا نسخه اضرار است، در چهارتا نسخه ضرار است اين مشکل دارد يعنی يک مقدارش هم آقای سيستانی در اين رساله لاضرر استقصاء کردند مثلاً کافی چاپ فلان اين طور است کافی چاپ فلان، يک مقدار بعضی از اين نسخ، اختلاف نسخ بيش از اين مقدار است حالا خوب است الحمدلله ايشان هم آوردند، ده پانزده مورد نسخه فلان اين طور چاپ فلان اين طور ايشان ذکر فرمودند به هر حال آنی که هست اين اختلاف هست آن وقت اگر اين نکته ما روشن بشود اين‌‌که بگوييم اختلاف نسخه است نيست، در حقيقت اين طور می‌‌شود يکی باب تحريم ضرار است و اين مناسب با زمان صدور آيات است يکی هم تحريم اضرار است، تحريم يا حالا منع يا نفی يا نهی حالا هرچه که می‌‌خواهد باشد.

و اضرار اين جور بگيريم مراد صلاحيت است من اضر بطريق المسلمين کاری بکند که در معرض باشد معرضيت را بگوييم اضرار بالفعل نقص وارد کرده مشکل درست کرده بگوييم ضرار باب ضرار با اضرار فرق، اين يکی روايت دارد لاضرر و لاضروره البته آقايون معاصر ما هم مثل آقای سيستانی اين را از همين کتاب نقل کردند از دارقطنی به اين‌‌که لاضرر و لاضروره از ابوهريره نقل شده، همان ابوهريره است ديگر آخرش نيست؟ حافظه من خراب نشده خيلی خوب، غرض اين‌‌که در آن‌‌جا لاضرر آن وقت در کتاب قاموس بياوريد يا کتاب صحاح الآن من ترديد دارم در اين متون معروف لغوی نوشته يغال تعبير دارد يغال، اين کلمه يغال معلوم می‌‌شود جزو ضرب المثل‌‌ها بوده، يغال می‌‌خواهيد بياوريد لاضرر و لاضاروره، که من احتمال می‌‌دهم لاضرر و لاضروره ابوهريره هم چون نديدم اين آقايونی که نوشتند چاپ کردند، اين‌‌های که اين در حقيقت ضاروره بود، چون الف متوسط را در خط کوفی نمی‌‌نوشتند چون الف متوسط است بلی آقا؟

س: و يقال لاضرر عليک و لاضاروره، و رجل ذو ضاروره ای ذو حاجه،

ج: لاضرر عليک و لاضاروره، من فکر می‌‌کنم نه نقصی است نه احتياجی، ضاروره را می‌‌گويد ايشان حاجت، من فکر نمی‌‌کنم ضاروره به معنای حاجت باشد مراد از ضاروره يعنی کسی که ضررش را به ديگری می‌‌رساند چون بحث سر اين است که يک دفعه انسان ديگری را در معرض نقص قرار می‌‌دهد تارتاً اين نقص را بهش می‌‌رساند اين يقال لاضرر و لاضاروره، که بود جوهری بود در صحاح؟

س: بلی

ج: می‌‌گويم يکی از اين‌‌ها چون من حالا ديگر حافظه ما ديگر خصوصيات يادمان نمی‌‌ماند يکی از اين دو نفر يا در قاموس ديده بودم يا در صحاح يقال اين احتمال می‌‌دهم عبارت ابوهريره هم لاضرر و لاضاروره باشد، ضروره چاپ شده چون من حالا يک نکاتی را گاهی اوقات می‌‌گويم اين‌‌جا خارج از بحث است اولاً مربوط به متن است اين‌‌که خارج بحث هم نيست، ليکن چون متأسفانه در اين کتاب‌‌های متنوع و رسائل مختلفی که نوشته شده اين نکات ضبط نشده من برای اين جهت که اضافه بشود، و يک نکته ديگری را هم می‌‌خواهيد اضافه کنيد اين‌‌جا و آن اين‌‌که مرحوم صدوق در جلد چهار است، الفاظ التی لم يسبق فيها غير رسول‌‌الله يک همچو الفاظی که غير رسول‌‌الله کسی نگفته، جلد چهار صدوق، چهار صدوق يعنی يک تعابيری که خاص پيغمبر است کسی تا حالا اين‌‌ها را نگفته،

س: لم تسبق

ج: لم يسبقش را بياوريد، حالا يادم رفته الفاظ التی، تعابير التی لم يسق اليها غير رسول‌‌الله يا لم،

س: قال رسول‌‌الله صلی الله عليه و آله، الموجزه التی لم يسبق اليها،

ج: همين، يک فصلی گذاشته برای عباراتی که قبل از رسول‌‌الله کسی نگفته آن وقت لاضرر را کسی نياورده، آن وقت لاضرر را اين‌‌جا نياورده روشن شد چه می‌‌خواهم بگويم حالا آيا آقای صدوق رحمة الله عليه با جلالت شأنش ملتفت اين نکته بوده يعنی می‌‌خواسته بگويد که لاضرر و لاضرار يک امر عرفی است اصلاً اما در عرف اين است که از صحاح جوهری نقل کرده لاضرر و لاضاروره ضرار هم نيست بعد هم يک عليک دارد لاضرر عليک و لاضاروره بعد نوشته انک رجل ذو ضاروره يعنی ذوحاجه، فکر نمی‌‌کنم ضاروره به معنای احتياج يعنی به اصطلاح حاجت انسان و چيزی که محل ابتلای انسان است، علی ای حال يک نکته‌‌ای هم راجع به لاضرر عرض کرديم آن وقت آن‌‌جا ايشان لاضرر و لاضرار فی الاسلام را اين جور معنی می‌‌کند اولاً يک ما متن فی الاسلام را الآن در کتب خودمان در کتب حديثی‌‌مان اين‌‌جا داريم همين جلد چهار، خود ايشان نقل کرده لاضرر و لاضرار خود ايشان هم در جايي الفاظی را که قبل از پيغمبر کسی گفته نشده اول بار رسول‌‌الله فرمودند لفظ لاضرر و لاضرار ندارد، البته احتمال دارد نياوردن نکته‌‌ای نمی‌‌شود چون عدم حساب ديگری دارد شايد توجه نداشته مثلاً اما اگر واقعاً فرض کنيم واقعاً حواسش جمع بوده چون اين همه علماء احکام از او استخراج کردند، آن وقت اين قبل از رسول‌‌الله باشد می‌‌شود امر عرفی ديگر چون آنی که در قرآن هست، فلکم رئوس اموالکم لاتَظلمون و لاتُظلمون که باز ما اين‌‌جا هم يک شرحی داريم حالا انشاءالله در مباحث آينده متن که شايد اصلاً لاضرر و لا ضرار چون ما يک قاعده کلی چون می‌‌گويم اين مطالبی را که دارم عرض می‌‌کنم در هيچ يکی از اين کتب، مطالب زياد است که در اين کتب ننوشتند با طول و تفصيلش اين نکات فنی ولطيفی است که در اين جهت گفته بشود که خيلی تأثيرگذار است چون عرض کرديم در اسلام مبنی بر اين بود که يک مطلبی در قرآن می‌‌آمد در سنت پيغمبر تعميم داده می‌‌شد مثلاً در قرآن در باب رضاع فقط مادر و خواهر آمده بعد پيغمبر تعميم دادند الرضا لحمه کلحمة النسب البته به اين صورت هم نيست حالا گفته شده حالا فعلاً به اين، يحرّم يا يحرم من الرضا ما يحرم من النسب و در آن روايت هم پيغمبر فرمودند به اين‌‌که اميرالمؤمنين به پيغمبر گفت که دختر حمزه عمويش را بگيرند فرمودند اما تعلم انه اخی من الرضاعه، که حمزه برادر رضای من است لذا دختر برادر می‌‌شود،

س: از باب قانونی روح قانون است يا از باب حکومت

ج: نه روح قانون است ديگر، آن وقت اين اين هم نکته تاريخش وقتی که پيغمبر قبل از، چون حمزه پيش حليمه سعديه شير نخورده، چون مادر رضاعی پيغمبر حليمه سعديه است ديگر، ايشان با حليمه سعديه شير نخورده، اولی که ايشان به دنيا آمد، يک کنيزی ابولهب داشت به نام ثويبه، با ثاء سه نقطه ثويبه اين هم پيغمبر را شير داد اول قبل از حليمه سعديه هم حمزه، يعنی آنی که منشأ شده برادر رضاعی بشود آن حليمه سعديه نيست، رو اين ثويبه که کنيز ابولهب است که هم پيامبر را شير داد و هم، و لذا ببينيد با اين‌‌که اين‌‌جا اخوات و امهات نيست، پيغمبر

46: 25

و لذا اين يک بحث بسيار سنگين در دنيای اسلام شد از همان قرن اول که ما يک چيزی به عنوان کتاب داريم که بعدها تعبير شد به فريضه در آن روايت امام باقر فرمود انما الحرام ما حرم الله فی کتابه اين مراد اين است مراد از ما حرم الله و کان سلف آفوا اشياء فنحن نآفی، يک اشيائی را قبول نداشتند و اين مطلب را من جمله شافعی هم در اين حاشيه الامش چاپ شده اختلاف شافعی و شيبانی است اختلاف شيبانی و محمد ابن يوسف جلد هفت است الام شافعی در حاشيه‌‌اش چاپ شده و ابن قيم هم در اعلام الموقعين دارد، ابن قيم جوزيه در اعلام الموقعين، که در مثلاً قرن دوم اواخر قرن اول قرن دوم که قرن فقهاست، يک اصطلاحی بود اگر در کتاب بود می‌‌گفتند حرام اگر به سنت می‌‌گفتند مکروه اصلاً مکروه يعنی حرام به سنت اين خودش يک مطلبی است علمای ما هم عده‌‌ای زيادی گفتند اين مطلب را ليکن به اين تعبيری که من عرض کردم نگفتند و اين يک نکته فنی است که اصولاً در قرآن يک حدی می‌‌آمد آن وقت پيغمبر اکرم آن را توسعه می‌‌دادند اين توسعه مال سنت بود مثلاً ربای که در قرآن آمده ربای فضل است به اصطلاح ربای نسيئه به قول معروف الآن صد هزار تومن بدهد بعد از شش ماه مثلاً صد و بيست هزار بدهد اين ربای نسيئه بهش می‌‌گويند اما پيغمبر توسعه داد ربای نقد را هم حرام کرد ليکن فرقش اين است که ربای نسيئه مطلقاً حرام است ربای نقد در خصوص موزون و مکيل، در مکيل و موزون ربا را پيغمبر حرام کرد که اين شد جزو سنن پيغمبر آن وقت ما يک حرفی به ذهن‌‌مان رسيده که خود آيه مبارکه عنوان ظلم بود لاتَظلمون و لاتُظلمون پيغمبر اصلاً عنوان را توسعه داد ضرر حالا می‌‌خواهد ظلم، اصلاً شما نبايد به کسی ضرر و نقص وارد بکنيد بلکه اين حقير سراپا تقصير به ذهن‌‌مان رسيد چون آقايون هم بحث مفصل دارد که ضرار چه است معنای، من به ذهنم می‌‌آيد نمی‌‌دانم حالا يا من بد می‌‌فهمم چون واقعاً به ذهن ما که خيلی روشن است مطلب اما خوب وقتی می‌‌بينم مطلب روشن است و مع ذلک آقايون نگفتند خودم را متهم می‌‌کنم که من شايد نفهميدم درست، من اين جور می‌‌فهمم نوشتند اسم مصدر باب تفعل است مصدر ضرر يضر نيست اصلاً مصدر باب تفعل است تفعل يعنی قبول ضرر يعنی انسان يک نقصی را به خودش وارد بکند، آن يکی هم که ضرار مصدر باب مفاعله است يعنی ايصال به ديگری بشود نه مراد از يعنی زمينه بشود نه بالفعل اين نقص را به ديگری وارد کند و لذا پيغمبر در آن‌‌جا وقتی فرمودند اين درخت را بکن و ببر اين در حقيقت چون گفت تو رجل مضار کانما نکته را بردند روی اين شخص سمره که رجل مضار و الا مراد پيغمبر اين بوده که اين انصاری که تو می‌‌آيي خانه‌‌اش اين نقص را وارد می‌‌کنی اين ضرر است نسبت به اين ضرر است، اين اگر راست باشد اين معنای که به ذهن ما آمده خودش يک بابی را باز می‌‌کند يعنی پيغمبر می‌‌خواهند بفرمايند ولو انصاری قبول بکند خوب دقت بکنيد ليکن از نظر ما نبايد زمينه قبول ضرر هم باشد اصلاً زمينه قبول ضرر را هم بايد برداريم، خوب دقت کرديد فرقش چه شد؟

س: يعنی معامله باطل بوده اين راه را داده،

ج: نه ببينيد

س: خيلی مهم است

ج: بلی عرض کردم اين خيلی، مثلاً ببينيد الآن مثلاً من باب در خيلی همين کشور عربی خليج هم اين طور است شما خانه‌‌ای که می‌‌سازيد ويلائی است يعنی ساختمانی که می‌‌سازيد ديوار ساختمان با ديوار خود زمين نبايد يکی باشد يعنی يک زمين داريد ساختمان وسطش باشد دور تا دور ساختمان خالی باشد اصطلاحاً ويلاء يعنی اين دور تا دور که اين واقعاً هم مؤثر است ديگر چون وقتی می‌‌خواهد ساختمان را خراب بکند واقعاً همسايه‌‌ها اگر چسبيده باشد ضرر می‌‌کند آن وقت در بعضی از اين کشورهای عربی ديگر حالا اسم نمی خواهم ببرم می‌‌گويد اگر همسايه اجازه داد شما بچسبانيد اشکال ندارد، ديوار را بيارويد تا ديوار حياط اگر همسايه اجازه داد در بعضی از همين کشورهای خليج می‌‌گويند حتی همسايه اجازه داد حق نداريد، خوب تأمل کنيد، همسايه گفت اشکال ندارد،

س: همين را ايران برای طبقه داده، طبقه بسازند می‌‌گويند رضايت بگيرد

ج: دقت کرديد می‌‌گويد حتی اگر رضايت هم داد نمی‌‌شود اين حتی اگر رضايت داد اين همان لاضرر است يعنی به هر حال اين ديوار اگر بنا بشود به ديوار ساختمان به ديوار حياط بچسبد، به هر حال ضرر است نقص است خوب مشکل درست می‌‌کند، ما ولو اين همسايه الآن می‌‌گويد اشکال ندارد ما نبايد فکر اين بکنيم که اين همسايه چه می‌‌گويد اين کار فی نفسه نقص است از نظر ساختمان شهری برای همسايه حالا اين همسايه می‌‌گويد من قبول می‌‌کنم اين می‌‌رود همسايه ديگر می‌‌آيد قبول نمی‌‌کند روشن شد چه می‌‌خواهم بگويم دو نکته هست يک نکته قبول ضرر است يک نکته ايصال الضرر به غير است، آن وقت اين معنی اگر باشد خيلی يعنی تأييد می‌‌کند اين مبنای قانونی را يعنی حکومت بايد اين کار را بکند که حتی اگر همسايه‌‌ای هم پيدا شد و ضرر را قبول کرد لاضرر مفهومش اين است که نه نمی‌‌شود شما نمی‌‌توانيد کاری بکنيد که ايجاد ضرر بکند ولو همسايه قبول کند، چون اين کار بايد فی نفسه لحاظ بشود شما ضرر برسانيد به همسايه آن نمی‌‌شود آن هم قبول بکند آن‌‌هم نمی‌‌شود لاضرر و لاضرار ضرر به معنای اين يک معنای لطيفی اگر باشد خيلی در مسائل اجتماعی تأثيرگذار است يعنی حتی اگر اين آمد آقا من اشکال نمی‌‌کنم اشکال ندارد اين آقا بيايد مثلاً جلو خانه من گاری بگذارد جنس بفروشد يک همسايه قبول می‌‌کند يکی قبول نمی‌‌کند اگر از نظر شهری و اصول شهری اين ضرر است نقص حساب می‌‌شود ولو قبول کرد اين نقص بايد برداشته بشود خوب دقت کنيد لاضرر و لاضرار خيلی مفهوم خاصی پيدا می‌‌کند يعنی عنوانش عوض می‌‌شود،

س: ببخشيد منظومه را فرموديد امشب می‌‌گوييد

ج: می‌‌گويم الآن بعدش سريعاً می‌‌گويم حالا اجازه بفرماييد آن وقت خوب دقت بکنيد اين آقايون بحث کردند که اين فی الاسلام را داريم يا نداريم من توضيحاتش را عرض کردم در کتب حديث لاضرر و لاضرار است در کتب لغت چون از حديث گرفتند و شرح غريب الحديث است آن هم همين طور.

در دنيای اسلام بعد از عصر يعنی از عصر صحابه خيلی احتياج پيدا شد به فروع جديد اين فروع جديد را از راه‌‌های متنوع آمدند اثبات بکنند يکش هم کليات مثلاً اعانه بر اثم حرام است مثلاً لاضرر و لاضرار اين دنيای فقه پيدا شد آن وقت به اصطلاح نيمه‌‌های قرن اول و قرن دوم قرن فقهاست آنچه که الآن ما داريم اين حديثی را که ايشان نقل می‌‌کند اگر دقت بکنيد آن راوی که می‌‌خواهد نقل بکند جزو قضات است اصلاً يعنی اين‌‌ها دنبال اين بودند که يک متن فقهی درست بکنند هدف اين بود که

س: مثل دعائم،

ج: مثل دعائم يک متن فقهی درست بکنند که اين متن فقهی بتواند کارگشا در فقه باشد به قول مرحوم شيخ انصاری لاضرر حاکم بر ادله است هرجا لاضرر بود بهش تمسک بکنند اگر می‌‌خواست متن متن فقهی بشود اين فی الاسلام لابد بود بهش اضافه بشود اين فی الاسلام در حقيقت در قرن دوم به خاطر انتشار لاضرر و لذا فرض کنيم مثلاً مثل موطأ مالک من اين را بعد توضيح می‌‌دهم عرض کردم راجع به لاضرر يک نکاتی داريم که بعد در خلال بحث‌‌های ديگر به مناسبت در موطأ مالک لاضرر دارد اما بخاری قبول ندارد با اين‌‌که بخاری شاگرد شاگرد مالک است شاگرد شافعی نه احمد ابن حنبل و شافعی و بعد مالک دقت می‌‌کنيد مثل مالک که امام مذهب است لاضرر را دارد عن رسول‌‌الله قال رسول‌‌الله بخاری می‌‌گويد سند روشن نيست سند ضعيف است، سندش را قبول چون آن راوی که موطأ نام می‌‌برد لم يدرک رسول‌‌الله آن از صحابه نيست، لذا نه بخاری نه مسلم لاضرر را قبول نکردند خيلی مسأله مهمی است امام يک مذهب قبول بکند اين همان قرن دوم است در قرن دوم و لذا هم فقهای ما هم متأثر شدند به فقهای اهل سنت در واقع و لذا ما عرض کرديم در روايات ما به لاضرر تمسک بشود در ابواب مختلف فقه نداريم اين خودش يک بحثی است که حالا چون نمی‌‌خواهم وارد بحث لاضرر بشوم اين‌‌جا وارد بشوم، اما آقايانی بعدی ما اين را فهميدند لذا متن لاضرر و لاضرار فی الاسلام اين يک متن فقهی بود می‌‌گفتند رسول‌‌الله فرمود در اسلام نيست در اسلام حکم را بر می‌‌داشتند و لذا از قرن دوم به بعد عبارت لاضرر و لاضرار خصوصا در متون فقهی مثلاً مثل الاحکام يحیي ابن الحسين به قول اهل زيديه الامام الهادی آن‌‌جا هم فی الاسلام دارد لاضرر و لاضرار فی الاسلام يعنی در متون فقهيه فی الاسلام اضافه شد چون اين متن با قانونی بودن بهتر می‌‌ساخت با آن عنوان قانونی البته مثل مرحوم آقاي نائينی هم يک تقريبی دارد حاصلش اين است که وقتی يک عبارتی را ما از شخصی می‌‌شنوم بايد در ظل شخصيت آن شخص معنی بشود يعنی اگر شما پدر به بچه‌‌هايتان لاضرر و لاضرار يعنی در حد برادر و خواهرش و پدرش و مادرش و اين‌‌ها اما وقتی شارع می‌‌گويد لاضرر و لاضرار يعنی پيش من، يک وقتی شارع صحبت ببينيد اين شارع صحبت می‌‌کند را نائينی به اصطلاح سياقی گرفتند، در قرن چهاردهم مرحوم نائينی سياقی گرفته، اين شناخت متن حديث را می‌‌خواهم حالا عرض کردم مثال‌‌ها خيلی فراوان است من من جمله اين بحث لاضرر اما آن‌‌که در ميان اهل سنت بود اين فی الاسلام را لفظی گرفت به جای که سياقی باشد يعنی نتيجه با آن آقا يکی شد، ليکن اين‌‌جا فقط نائينی تقريبش اين بود که وقتی شارع بگويد لاضرر و لاضرار يعنی پيش من پيش شرع يعنی پيش دين اما آن آمد با فی الاسلام را اضافه کرد تا بشود لفظی کلاً بشود دليل لفظی آن‌‌هم که قائل بود به لاضرر در ابواب فقه تمسک می‌‌کرد نائينی هم به لاضرر در ابواب فقه، فرق نمی‌‌کند خيلی نکته، دقت کردين چه می‌‌خواهم بگويم نکته يکی بود در ابواب فقه نفی گرفتند و تمسک می‌‌کردند به لاضرر ليکن يکی با دليل لفظی درستش کرد و انصافاً مناسب با جو فقهی همان بود که فی الاسلام باشد ليکن مرحوم نائينی می‌‌گويد احتياج نداريم فی الاسلام باشد همين که شارع بگويد لاضرر و لاضرار يعنی در شرع،

س: فی الاسلام جزء حديث نيست ولی مراد هست

ج: مراد هست و لذا يک نتيجه هم می‌‌گيرند خوب دقت کرديد اين در شناخت،

س: به شأن نزول کدام بهتر می‌‌خورد

ج: شأن نزول که اصلاً آنی که روايت ماست که يکی است که لاضرر و لاضرار فرمود اصلاً تو روايات ما که از رسول‌‌الله نقل شده فقط لاضرر و لاضرار است، در يک روايت است ما داريم که آن‌‌هم علی مؤمنون هم اضافه کرده، کلمه علی مؤمنون چون احتياج به يک شرح ديگری دارد من فعلاً وارد آن قسمت نمی‌‌شوم، من فعلاً وارد اين قسمت فی الاسلام که الآن يک متن فقهی شده به نظر ما وقتی می‌‌خواهيم نقادی متن بکنيم طبق تصورات ما آنی که به عنوان حديث معروف بوده حالا می‌‌گويم بلا اشکال اين مطلب در مدينه در نيمه‌‌های قرن اول شروع می‌‌کند به شهرت اين مطلب از قرن اول اواخر قرن اول امام باقر اين را نقل می‌‌کند سند هم صحيح است روايت زراره که پيغمبر به سمره گفتند انک رجل مضار و لاضرر و لاضرار و به آن انصاری گفت اذهب فاقلعها و

37: 38

حالا اختلاف در اين ذيل هست اين‌‌جا هم يکی از جاهای است که خيلی تأثيرگذار است فقهای ما مفصل بحث کردند، چون گفتند که خب اين هم ضرر است بالاخره درخت يک کسی را بکند بالاخره يک پولی بهش بدهد اين که درخت خرمای يک کسی، من توضيحاتش را عرض کردم اين هم برای اولين بار است، گاهی به اين جهت گفتم اين روايت سمره ابن جندب از امام باقر در متون متعدد اهل سنت آمده ليکن سند روشنی ندارد، در سنن بيهقی آمده در اين چه است؟ مال ابويعلی الاحکام السلطانيه آمده در متون مختلف اهل سنت آمده لاضرر توش ندارد، شايد همين قصه سمره که درختی داشت توی يکش دارد توی ما هم دارد اما آن‌‌جا توضيح داده که اين درخت جوانی بوده چون نوع خوبی، اين باغ اصلاً اصالة مال سمره بوده يک نخلی داشته جوان بوده و به اصطلاح يک نژاد خيلی خوبی بوده گفته باغ را فروختم اين يکی مال من، آن وقت در همان روايت مفصلی که در کتب اهل سنت از عباده نقل شده حضرت برای کسی که يک درختی را برای خودش قرار می‌‌دهد حريم قائل شدند به مقداری که برگ‌‌های درخت سايه می‌‌اندازده و چون اين درخت ملک ديگری است و باغ ملک آن انصاری است برای او يک ممر هم قائل شدند که اين ممر و اين حريم ملک انصاری است ليکن سمره حق داشت وارد بشود از اين ممر وارد بشود به درختش برود، مقدار درختش هم مقدار رسيدن برگ‌‌ها بود هرچه درخت بزرگ‌‌تر می‌‌شد جای حريم اين بيشتر می‌‌شد از آن عبارتی که در احکام سلطانيه آمده، الآن نمی‌‌دانم احکام سلطانيه ابويعده است يا آن دومی توی احکام سلطانيه آمده در آن‌‌جا معلوم می‌‌شود درخت جوان بوده اصولاً و بعيد هم نيست مثلاً زمستان قابل نقل بوده چون آقايون گفتند چه کارش بکنيم، پيغمبر گفت درخت را بکن فلان اين خودش ضرر به اين صاحب درخت است اين چه جوری می‌‌شود چرا پيغمبر خواستند دفع ضرر را به ضرر بکنند جواب‌‌ها سعی کردند اصحاب بدهند که ما مثلاً يک جواب ديگری از ليکن بعدها که متن را مقايسه کردند مال همين نقد متن است متون مختلف حديث را مقايسه کردند ديدند در بعضی‌‌هاش تصريح دارد که جوان بوده اين صلاحيت داشته بکَند جای ديگر بکارد توی روايت ما هم دارد فاقلعها و اغرسها حيث شئت،

2: 41

دارد هرجا خواستی بکار غرس کاشتن، و اغرسها، من فکر می‌‌کنم اين متن درست باشد درختی بوده که قابل کاشتن بوده حضرت فرمودند بکن بده به صاحبش برود جای ديگر بکارد، برای خودش تو خانه‌‌ خودش بکارد، اين نمی‌‌تواند از اين حريمی که در اين خانه برای آن قرار داديم استفاده بکند، و اين نکته‌‌اش هم اين است که نه تو قبول ضرر بکن، بگو حالا من قبول دارم نه نمی‌‌شود نه قبول ضرر نبايد بکنی و اين جزء شئون حکومت اسلامی است که حتی زمينه‌‌های قبول ضرر را هم خيلی حرف جديدی است البته بلی آقا؟ و الآن عرض کردم الآن داريم قانونی‌‌اش خيلی از کشورها قبول نمی‌‌کند می‌‌گويد حتی حالا همسايه‌‌تان قبول کرد چرا؟ چون اين خودش يک نقص است نبايد در شهرسازی اين نقص باشد حالا می‌‌خواهد همسايه قبول بکند، می‌‌خواهد قبول نکند،

س: به زور بکند يا زير بار ظلم نرود

ج: لاتظلمون و لاتُظلمون، البته تَظلمون يعنی آنی که در آيه مبارکه بود عنوان ظلم بود که سلب حق ذی حق باشد اما در سنت پيغمبر عنوان نقص است نمی‌‌خواهد ظلم باشد،

س: کمتر از

22: 42

ج: احسنتم، بلی خوب نکته‌‌ای ايشان اين را ننوشتند اگر اين باشد معلوم می‌‌شود پيغمبر در سنتش يک توسعه لاتَظلمون و لاتُظلمون دادند اين يک، دو ما در جمله از آيات اضرار داريم، لاتضار والدة بولدها و لايضار کاتب، و لاتضاروهن لتضيقوا عليهن، ما داريم سنت پيغمبر آمد يک کار کرد، اين اضرار را توسعه داد مثل همان رضاع اخت رضاعی اين را توسعه داد آن توسعه هم در توی مسأله ظلم داد ظلم داد، و لذا اين‌‌که در يک روايت دارد قضی رسول‌‌الله لاضرر و لاضرار مراد از قضاء اين است يعنی سنت رسول‌‌الله است، اين جزو سنن رسول‌‌الله حالا اين چه بوده در موطأ مالک يک قصه‌‌ای نقل می‌‌کند که يک نفر يک زمينی داشته، دو قطعه بوده اين زمينش بين اين قطعه و آن قطعه زمين شخص ديگری است اسمش را برده زمينش هم، اين يک زمينش آب داشته می‌‌خواسته به آن زمين ديگر برساند که آب نداشته، به اين گفته آقاجان بگذار من يک جوب آب از زمين‌‌تان بکشم برای تو که ضرر ندارد نفع هم دارد آب از زمين‌‌تو رد می‌‌شود، من از اين زمين به آن زمين آب برسانم، آن می‌‌گفت من راضی نيستم قبول نمی‌‌کرد گفت آقا برای تو نفع هم دارد آب بيايد تو، گفت من قبول، برد پيش عمر اين سند اين قصه را موطأ مالک نقل می‌‌کند از عمر از همان راوی خوب دقت کنيد بعد عمر حالا عبارات آن‌‌جا هم مختلف است، گفته تو راضی باشی نباشی من اين آب را می‌‌کشم ولو علی بطنک، روش شکمت، از رو شکمت هم رد شده اين جوب آب را اين را نقل می‌‌کند در موطأ بعد می‌‌گويد و قال رسول‌‌الله لاضرر و لاضرار،

10: 44

چه می‌‌خواهم بگويم يعنی الآن شما حق نداري ولو مضار نيستی اين نقص است برای آن برای تو کار ندارد زمين را باز کن يک جوب آب می‌‌آيد می‌‌کشد خودش می‌‌کشد از اين طرف زمين به آن طرف می‌‌رود اين اگر باشد اين هم نشان می‌‌دهد همان نکته‌‌ای را که من عرض کردم آن وقت از همان راوی اين قصه را از آن راوی از عمر نقل می‌‌کند از همان راوی هم عن رسول‌‌الله نقل می‌‌کند اشکال آقايون اين است که اين عن رسول‌‌الله را درک نکرده اين قسمتش مرسل است، دقت فرموديد بعد می‌‌گويد و قال رسول‌‌الله يعنی در حقيقت آنچه که در ميان اهل سنت از ميانه‌‌های قرن اول مطرح می‌‌شود همين قصه عمر است که جلو می‌‌گويد آقا اين منشأ ضرر به ديگری است و تو حق ضرر به اين نداری،

س: اين زمين را فروخته بوده به اين بنده خدا

ج: نه زمين خودش بوده،

س: آخر اين‌‌که بحث حرام می‌‌شود آن زمين بالاخره می‌‌آمده اين،

ج: می‌‌گويد اين،

س: با آن قصه خيلی فرق می‌‌کند

ج: بلی قصه که فرق می‌‌کند آن قصه را اصلاً لاضرر ندارند اهل سنت آن قصه را دارند که پيغمبر فرمود و سمره اين کار را کرد،

س: خب الآن کار آن الآن اين‌‌جا درست بوده به نظرتان

ج: به ذهن می‌‌آيد که مشکل ندارد حالا من چون يک شرحی دارد برای حديث لاضرر حالا بايد با آن شرحش توضيح بدهم يک وقت ديگر وقت شد حالا وارد اين چون بحثی که، غرضم من يک نکته‌‌ای را می‌‌خواستم عرض کنم که اين کلمه فی الاسلام با نقادی متن ما نشان می‌‌‌‌دهد که اين نبوده، در واقع نبوده از قرن دوم که قرن فقهاست اين مناسب با متن فقهی بوده می‌‌خواستند تو فقه ازش استفاده بکنند به نظرم جلال سيوطی در الاشباه دارد ربع فقه رو همين است يا خمس فقه، ربع فقه يا ربع، خمس فقه رو لاضرر است خب اين ربع فقه و خمس فقه مبنی است که کلمه فی الاسلام باشد، يعنی عرض کرديم از، با فتوحات اسلامی مسائل بسيار فراوانی در مقابل فقهاء مطرح شد و انصافاً هم اين نکته خيلی جای توجه است که حتماً عنايات اميرالمؤمنين هم بوده سريعاً هم فقهای اسلام از همان وقت شروع کردن به جواب دادند يعنی نکته را گفتند نيامدند بگويند ما در اين جهت فرض کن مثلاً فروختن انگور به کسی که می‌‌خواهد کارخانه شراب دارد، خب تو داری انگور می‌‌فروشی آمدند گفتند نه آقا لايجوز چون اعانه بر اثم است عناوين را برداشتند اضافه کردند يعنی راه‌‌های متعددی را پيدا کردند برای اين‌‌که آقا اين موجب ضرر است پس اين نيست، البته بعدها اين مثلاً آقايون علمای ما که شروع کردند مناقشه جهات از مناقشه دارد که چون در منظومه فکری تأثير دارد فعلاً وارد اين بحث نمی‌‌شوم ليکن به نظر من به نظر خود من عرض می‌‌کنم به نظر من کلمه فی الاسلام در عهد فقهاء اضافه شد به خاطر اين‌‌که يک متن فقهی باشد که اگر اضافه هم نبود بود نه اين‌‌که می‌‌خواهم بگويم نبود، نه اين‌‌که می‌‌خواهم بگويم نبود،

س:

15: 47

ج: و لذا اگر در قرن دوم آن‌‌ها آمد گفت فی الاسلام نائينی هم در قرن چهاردهم گفت فی الاسلام ليکن فی الاسلام را قرينه سياقی گرفت نه لفظی، چون می‌‌گويد شارع اگر صحبت کرد شأن شارع اين است پدر صحبت کرد شأن پدر اين است رئيس عشيره صحبت کرد شأن رئيس عشيره اين است حالا به هر حال من نمی‌‌خواستم اين مطلب اين قدر طول بکشد اينی که بررسی متن حالا می‌‌خواهد نقد باشد يا غير نقد باشد بررسی متن خيلی تأثيرگذار است که من بعضی از تأثيراتش را هم بعد باز دو مرتبه عرض می‌‌کنم.

يک بحثی بود که نکته دوم ديشب پری شب هي گفتيم منظومه فکری منظومه علمی دقت کنيد، اصولاً ما الآن فرض کنيد کتاب‌‌های که در مقابل داريم يا افرادی که هستند فرض کنيم در يک بحثی که وارد می‌‌شوند اين طور می‌‌توانيم تشخيص بدهيم يکدفعه يک شخصی است که معلوم است در اين رشته وارد نيست چندتا کتاب گرفته اين کتاب ورداشته نقل کرده، يکی از اين کتاب يکی از آن کتاب، خب اين‌‌که همان شوخی معروف است، النقال کالبقال اين‌‌که ارزش علمی هم ندارد در حد بقالی است عده‌‌ای شان نه سعی کردند در بعضی از مسائل خيلی هم مفصل مخصوصاً اين‌‌ کتاب‌‌های که من ديدم بعضی‌‌ها در اصول حالا يا قلم است يا تقرير است مثلاً دوره اول يا دوره دوم اين آقاست ممکن است در يک مسأله‌‌ای خيلی هم کار کرده باشند، که چه گفت که چه گفت؟ هی ابداع احتمالات و کذا و اين‌‌ها فرض کنيم من باب مثال ممکن است در يک مسأله‌‌ای مرحوم نائينی در تقريراتش سه صفحه نوشته ايشان مثلاً پنجا صفحه چهل صفحه در همان مسأله هست اين، بالفعل وجود دارد نمی‌‌خواهم اسم ببرم ليکن نکته اين است که انسان وقتی نگاه می‌‌کند حس می‌‌کند اين شخص فقط رو اين مسأله ترکيز کرده اين را بررسی کرده، اقوال آراء قبلی‌‌ها بعدی‌‌ها، خودش هم ابداع احتمالات کرده توجيهات کرده اين مثلاً سی صفحه نائينی شده پنجا صفحه، من باب مثال عرض می‌‌کنم ليکن اين يک مرحله اين هم اين هم بد نيست ولو در يک مسأله‌‌ای کار کرده باشد ليکن به نظر ما بالاتر از آن مرحله مرحله‌‌ای است که شخص کاملاً تو آن مسأله تو آن علم کار کرده از به قول آقايون باء بسم‌‌الله تا تمت تو آن مسأله ديده و در همه مبنی دارد که اين‌‌ها غالباً دوره سوم و چهارم می‌‌شود مثل آقای خويي که مثلاً هفت دوره گفته حالا شش دوره کامل هفت دوره يا مرحوم نائينی مثلاً چهار پنج دوره، پنج شش دوره در اين کل اصول در دست ايشان ديگر مبنی دارد در ريز اصول در مبانی مختلف مبانی الفاظ مباحث الفاظ جاهای مختلف مبنی دارد و اين مبنی را يواش يواش جوری می‌‌شود بر اثر احاطه‌‌ای که در علم پيدا می‌‌کند آن مبنای واحد را در تمام آن علم مراعات می‌‌کند اين را ما اصطلاحاً اسمش را گذاشتيم مکتب عرض کردم کسی که مکتب اصولی دارد ممکن است تو يک تک مسأله‌‌ای يک آقای ديگر بيش از ايشان کار بکند اما ما خيلی برای ما آن پنجا صفحه خيلی اهميت ندارد،

س: دومی می‌‌شود منظومه فکری، اولی

ج: نه مکتب است هنوز منظومه نشده، ببينيد مکتب يعنی کسی که بر آن مسائل احاطه کامل دارد خوب دقت کنيد از ابتداء آن علم تا انتهايش در هر مسأله نظر دارد چون وقتی فرض کنيم مثلاً دوره خارج دو دوره خارج رفته در دوره خارج خودش نظر ندارد شنيده نظرات را، اما وقتی خودش تدريس می‌‌کند نظر دارد در هر مسأله‌‌ای يعنی در هر مسأله تک تک مسائل ديگر الآن نظر دارد دو اين مسائل را بهم مرتبط کرده، يک ساختمان فکری واحدی را توانسته در اين علم ايجاد بکند اين را من خود بنده سراپا تقصير اسمش را مکتب گذاشتيم مثلاً مرحوم نائينی اين طوره مرحوم آقاضياء مرحوم آقاضياء غير از حالات مقالاتش اين حاشيه‌‌ای که بر فوائد الاصول نائينی دارد به نظر من از بهترين آثار ايشان است چون اين خلاصه عمر ايشان اين حاشيه ايشان بر فوائد خلاصه عمر ايشان است يعنی در وقتی که آقاضياء آقاضياء است ديگر چند دوره اصول را گفته، کاملاً و به قلم خودش هم هست خيلی هم دقيق و لطيف است اين حاشيه ايشان بر فوائد الاصول که در اين چاپ جامعه مدرسين چاپ شده بسيار به نظر من البته نظر خود من اين چون حاصل عمر است، بلی آقا؟

س: مبانی نائينی را هم منهدم می‌‌کند يا اشکال‌‌های مورد نظر

ج: زياد زياد نه کم، هم مبانی هم موردی هردو و انصافاً مخصوصاً بعض جاها که می‌‌خواهد از استادش صاحب کفايه دفاع بکند چون گاهی جهات نائينی رد می‌‌کند کفايه را ايشان گاهی اوقات به خاطر دفاع، البته گاهی جهات هم می‌‌گويد بلی مراد استاد ما اين است و اين اشکال آقای نائينی وارد نيست ليکن من هم حرف استاد را قبول ندارم گاهی هم حرف نائينی را قبول می‌‌کند اما نه با تقريب نائينی، بالاخره به استاد اشکال دارد اما نه با تقريبی که مرحوم نائينی، اين حاشيه ايشان بر فوائد الاصول مبين مکتب اصولی ايشان است فوائد اصول مبين مکتب فکری مرحوم، مبين مکتب اصولی نائينی است انصافاً در اصول در تک تک مسائل کار کرده در تک تک مسائل نظر داده بررسی کرده نتيجه گيری کرده بعد کل اين مسائل در ذهنش حاضر بوده توانسته اين‌‌ها را بهم ربط بدهد، يک مبنای که فرض کنيد در عوام است قبول کرده اگر بحث تعارض هم تأثير داشته باشد حفظ کرده يعنی آن مبانی را در کل اصول حفظ کرده اين را من بنده سراپا تقصير اسمش را مکتب گذاشتيم.

يک بخش ديگری که پيدا می‌‌شود چون ما می‌‌خواهيم اين مطلب را اين‌‌جا الآن تلفيق هم بکنيم تا يک حدی نه زياد، بحث منظومه است بحث منظومه اين است که غير از اين‌‌که خودش يک مکتبی دارد اين‌‌جا می‌‌آيد مکاتب ديگر را هم در مقابل او قرار می‌‌دهد يعنی در حقيقت در اصول نه اين‌‌که فقط خودش مکتب دارد خودش هم مکتب دارد نه اين‌‌که خودش هم مکتب ندارد ليکن در عين حال می‌‌آيد اصولی که در کل دنيای اسلام مطرح است قرار بدهد نه اصولی که خودش دارد نه اصولی که شيعه دارد اصول‌‌های ديگر اصول اهل سنت زيدی‌‌ها مثلاً فرض کنيم اگر داشته باشد دارند اصول دارند اما از خوارج من اصول نديدم فقه ديدم اما اصول الآن يادم نمی‌‌آيد داشته باشند از خوارج قواعد فقهيه هم دارند چرا ديدم اما اصول الآن تو ذهنم نيست يک اصولی مثلاً از اين‌‌ها را بتواند همه را باهم در يکنواخت ببيند اضافه بر او بتواند اين تأثيری را که اين مسائل تو فقه گذاشته يا تأثری که اصول به فقه پيدا کرده يا به حديث پيدا کرده يا تو حديث گذاشته يک حديثی را قبول کردند به خاطر اين‌‌که با اين مبنی مخالف است يا رد کردند آن وقت اين دو جور می‌‌شود اين منظومه عبارت از اين است که مجموعه‌‌ای آن‌‌چه که در اين مسائل اصولی تأثيرگذار است ولو در اصول نباشد يا در اصول غير شيعه باشد اين تأثيرگذاری چون اين به اصطلاح مخصوصاً اين‌‌ها مجموعاً در احکام شريعت است با همديگر ترابطی دارند اين بيايد همه را در اين‌‌جا نگاه بکند، اين مسأله‌‌ای اصول را فرض کنيد صاحب جواهر يک جور مطرح کرده فلانی يک جور مطرح کرده، ايشان خودش يک جور اين می‌‌آيد مجموعه را می‌‌بيند اين مجموعه را ديدن که اسمش را ما منظومه گذاشتيم اين را هم باز دو جورش کرديم يکی کرديم منظومه علمی مراد ما از منظومه علمی مجموعه‌‌ای آرائی که دخيل است در فقه در رجال در حديث در تاريخ در همين مسأله‌‌ای که در اصول ايشان دارد و اصول غير شيعه ليکن خود اقوال را بياورد خود کلمات را بياورد مثلاً و قال فی الجواهر که مربوط به همين مسأله است اين آوردن کلمات و اقوال را بنده سراپا تقصير اصطلاحاً اسمش را منظومه علمی گذاشتيم، منظومه علمی يعنی اين‌‌که ايشان احاطه پيدا بکند به آنچه که در اين مسأله اصولی و لوازم و اطرافش و حواشی‌‌اش گفته شده، يک منظومه علمی است که احاطه پيدا بکند بالاتر از آن را هم منظومه فکری اسمش را گذاشتيم.

در منظومه فکری، بحثی را که مطرح می‌‌کند راجع به اين است که می‌‌آيد همه جهات را می‌‌بيند و بعد اين جهات را هم نقادی می‌‌کند، بررسی می‌‌کند تحليل می‌‌کند ربط بهم می‌‌دهد يا از ربطش می‌‌اندازد می‌‌خواهد بگويد، اين مثلاً صاحب جواهر در اين مسأله با اين قاعده اصولی گفته نه اين ربطی به آن مسأله ندارد، ببين اصلاً رفت تو فقه يعنی می‌‌آيد يک مجموعه‌‌ای که مربوط به اصول است در مجموعه کلمات، فرض کنيد مثلاً لاضرر همين‌‌که الآن مثال زدم اين در حقيقت می‌‌آيد می‌‌گويد فلان فقهاء از لاضرر اين را فهميدند اين در حقيقت می‌‌آيد، در بحث قاعده فقهی چون لاضرر جزو قواعد فقه است در قواعد فقهی يا در مسأله اصولی يک مجموعه را می‌‌بيند بعد اين مجموعه را هم نقادی می‌‌کند بعد بهم ربط و ضبطش می‌‌دهد بعد يک مبنای متکامل از مجموع‌‌شان به دست می‌‌آورد يک نتيجه‌‌گيری، مثل همين نتيجه‌‌گيری که من الآن کردم که به ذهن من می‌‌آيد که فی الاسلام در قرن دوم اضافه شده و اين اضافه ضرر ندارد خوب دقت کنيد چون اين اضافه هم نبود فی الاسلام بود، يعنی خوب دقت کرديد چه می‌‌خواهم بگويم اين اسمش وضع نيست به قول آن آقا گفت که حديث جعل کرده بوده در فوائد در فضائل قرآن بهش گفتند اين‌‌ها حديث است؟ گفت نه من خودم جعل کردم، گفتند آخر پيغمبر من کذب، گفت من کذب عليه نگفتم، من کذبت له، من به نفع او که مردم قرآن بخوانند به جای کتاب تاريخ يا به قول امروزی‌‌ها بنشينند فيلم سينمای نگاه بکنند بنشينند قرآن بخوانند گفتم سوره فلان، ببينيد،

س: گفته بود نگفته تو دلش که گفته،

ج: تو دلش گفته حالا،

س: تو دلش گفته،

ج: بلی آقا

س: اين منظومه داشته،

ج: بلی منظومه، اين در ذهنش بوده که اين مطلب دقت می‌‌کنيد اين در حقيقت خوب نکته را دقت کنيد، و لذا ما اصلاً بعضی از احاديث را چون حالا به مناسبت متن، اگر شايد فرصتی بشود بعضی از شواهدش را عرض بکنيم، يک مقداری در احاديث عمار ساباطی که معروف است به کثرت شذود ما آن‌‌جا به ذهن‌‌مان اين رسيده که بعضی از نکاتی که در عبارت عمار ساباطی آمده و منشأ شذوذ شده، خوب دقت کنيد اين از شبيه همين فی الاسلام است يعنی اين مفاد بوده اين مراد بوده گفته نشده اما مراد اين است آ« چيزی را که مراد بوده مثلاً فرض کنيد مرادش اطلاق بوده چه حالا عقد بيع باشد عقد مثلاً مرادش يا اجاره باشد يا فلان، حالا در روايت دارد که پيغمبر رباء را در عقد بيع قرار داد يک روايتی نقل می‌‌کند ايشان که جعل رسول‌‌الله فی العقد بعد عمار می‌‌آيد اضافه کند سواء کان بيعاً او اجارتاً اين آن اطلاقی که در حديث بوده اطلاقه بهش تصريح کرده،

س: اين مدرج نيست؟

ج: مدرج نيست، اجازه بدهيد بنده سراپا تقصير به ذهنم رسيده که کتاب عمار ساباطی اصل اين در متن ما اين را می‌‌گوييم نحوه کتاب تأليف کتاب آثار مؤلف اين‌‌ها خيلی تأثيرگذار در متن است ما بعضی از متونی که از عمار ساباطی هست که خيلی مشکل درست کرده اصلاً تناقض دارد صد و ذيل حديث، ما گفتيم آقا اصلاً توجه نشده هيچ تعارضی هم باهم ندارد، اين آمده چرا؟ چون نکته اين بوده که عمار ساباطی حديث صرف نبوده کتب بنی فضال حديث صرف بودند و کتاب عمار ساباطی با فقه ممزوج بوده، آن گفته در روايت فی العقد شواهد و قرائن خارجی عقد يعنی عقد بيع، اين مثل ای وضوء اطهر من الغسل دقت کنيد، اين ای وضوء اطهر من الغسل خب ما الآن داريم اما شيخ طوسی می‌‌گويد مراد با شواهد اگر بود اتمن الغسل غسل يعنی جنابت در شرح حديث در تهذيب می‌‌گويد يعنی غسل جنابت دقت کرديد، يکدفعه انسان حالا شيخ می‌‌آيد متن حديث را نقل می‌‌کند ای وضوء اتمن الغسل بعد می‌‌گويد اقول مراد به غسل جنابت فتوای اصحاب هم همين است غسل جنابت ايشان آمده چه کار کرده ای وضوء اطهر من غسل جنابة، آنی که در ذهن بوده ورداشته در متن روايت آورده،

س: شرحش را گفته

ج: شرح نيست آن فهم خودش را از روايت که شيخ طوسی هم فهميده لفظی‌‌اش کرده،

س: به اين می‌‌گويند چه حديثی؟

ج: اين مدرج است ببينيد، نه مدرج عبارت از اين است که يک مطلبی را اضافه بکند، کلام خودش، اين‌‌جا مراد را تصريح کرده،

س: خب اين هم اضافه کرده؟

ج: نه اضافه نيست يعنی آن مطلبی که نمی‌‌دانم روشن شد نکته‌‌ای مثل همين لاضرر و لاضرار فی الاسلام اين به لفظ آورده، نائينی هم

س: خب پس مدرج چه است؟

ج: نه مدرج اين است که فرض کنيد مثلاً آن حديثی که خوانديم فانها لاتترک الصلاة بحال، اين عبارت مال امام نيست کل اين عبارت اين مدرج است، فانها لاتدع الصلاة يا لاتترک الصلاة بحال اين مدرج است احتمالاً چون من نديدم کسی هم الآن تو ذهنم نيست کسی غير از من گفته باشد آن وقت اين لاتدع الصلاة شد لاتترک الصلاة به صيغه مؤنث انها يعنی مستحاضه يعنی مستحاضه در جميع اقسامش نماز را می‌‌خواند اين حديث زاره است اين شد لاتترک الصلاة بعد شد الصلاة لاتترک بحال شد يک قاعده، اين شد يک متن فقهی که الصلاة لاتترک بحال با اين‌‌که ما همچون متن فقهی نداريم اصلاً لاتترک بحال نداريم، فانها لاتَترک الصلاة به صيغه معلوم بوده اين فانهاش افتاده شده لاتُترک الصلاة بحال تازه اين متن را هم اگر بيارين من توضيح مدرج است يعنی کلام زراره است اصلاً اين جزو حديث نيست يک مشکلش اين است که جزو حديث نيست يک مشکلش هم در متن تصرف شده شناخت اين خصوصيات متن روشن شد،

س: پس يعنی اين‌‌که تصرف بشود می‌‌شود مدرج؟

ج: مدرج اما آن‌‌جا چه کار کرده آمده گفته شيخ طوسی می‌‌گويد مراد از غسل غسل جنابت است مراد از غسل غسل جنابت است حالا اين را ما نداريم مثال می‌‌خواهم بزنم، الآن ما نداريم به عکس ما يک روايت از عمار به نظرم عمار ساباطی هم باشد که می‌‌گويد مجزی است غسل وضوء و جمعه و اين‌‌ها همه از وضوء مجزی است به عکس است ليکن علی ای حال مرحوم شيخ اين در حقيقت مرحوم عمار ساباطی حالا مرحوم نامرحوم، من به نظرم اصلاً کتاب عمار کتاب فقهی فتحيه بوده، ببينيد منظومه فکری چه است و لذا شايد در آن روايتی که به امام عسکری عرض شده که سئلنا عن کتب بنی فضال اسم کتاب عمار نيست، و اين منظومه فکری اين است يعنی ما مجموعه امور را ديديم مجموعه شواهد تاريخی می‌‌گويد سئلت عن کتب فنی چون آن حديث صرف است

ش: آن را رووا

ج: خذوا ما رووا و ذروا ما رأووا تأمل کرديد از کتاب عمار با اين‌‌که عمار فتحی است ديگر مثلاً رئيس فتحيه است از کتب عمار سؤال نمی‌‌کند راجع به کتاب‌‌های عمار صحبت‌‌های ديگر هم هست انشاءالله بعد عرض می‌‌کنم آن وقت اگر اين باشد خيلی از شذوذی که ايشان نقل می‌‌کند مثلاً می‌‌گويد اگر نمازش تمام شد درست است آن وقت عمار دارد ولو ذهب الی السن بياوريد ولو ذهب به نظر من اين را اضافه کرده يعنی بدون هم درست بود اطلاق داشت، متوجه هستيد چه می‌‌خواهم بگويم ولو ذهب الی السن را اضافه کرده خب از آن ور هم گفتند نمی‌‌شود ذهب الی السن کجا؟ اين نماز مثلاً اشتباه کرده، می‌‌خواهد نماز بعد وصل بکند ولی ذهب الی السن معنی ندارد روايت عمار شاذ است حالا من چندين مثال از روايت عمر می‌‌آورم که طبق اين تصور ما با بررسی متن معلوم می‌‌شود اصل روايت چه بوده و اين مشکل نداشته يک متن فقهی بوده اصلاً کتاب عمار ساباطی يک متن فقهی بوده نه فقه صرف بوده مثل من لايحضره الفقيه هم فقه است هم روايت است، فقه و روايت باهم است اين يک متن فقهی بوده روايت را آورده بعض جاها خودش اضافات دارد خودش تصرفات دارد.

س: که می‌‌گويند صدوق بعض‌‌جاها روايت را متنش را تغيير داده، بعيد نيست خب اين،

ج: آن را هم ما توضيحش را می‌‌دهيم عرض می‌‌کنيم صدوق در من لايحضر بعض جاها روايت را متن را تغيير داده،

س: روايت چيز است ديگر و روی عنه عمار ان من سلم فی رکعتين من الظهر و العصر و المغرب و من العشاء الی آخره ثم ذکر فاليبنی علی صلاته،

ج: فاليَبنی

س: فالیَبنی علی صلاته ولو بلغ الصين،

ج: ولو بلغ الصين،

س:

26: 65

ج: اين يبنی عليه اطلاق داشته اطلاق را ورداشته بيان کرده حالا به عکس بايد گفت اطلاق ندارد يعنی جای که امکان دارد يعنی ياد شماست دو رکعت نماز ظهر دو رکعت امکان اتصالات يبنی عليه، اين گفته يبنی عليه آن ولو بلغ الی الصين که در آن زمان بلوغ به سين تقريباً پنج سال تو راه بودند آخر يک قصه‌‌ای عرض کردم دارد که گفت که اهل کجا هستی در مکه، گفت اهل بصره هستم گفت اهلاً بجيران الله شما همسايه هستيد، گفت آقا بابا چه همسايه بصره کجا مکه کجا؟ گفت من از چين آدم از خطا و ختم آمدم پنج سال قبل از خانه‌‌ام در آمدم ديشب رسيدم مکه پنج سال تو راه بودم تا رسيدم مکه، پس شما جيران الله هستيد بصره، حالا بگويم يعنی دقت کنيد ولو بلغ الی الصين يعنی بعد از پنج سال يادش بيايد که نماز را خوانده حالا به اين معنی بگيريم پشتش دو رکعت ديگر اضافه کند خب اين حرف عجيب غريب است ديگر، من به نظر می‌‌آيد مشکل اين است اين ولو بلغ الی الصين اخذ به اطلاق کرده اين اطلاق غلط است اين اطلاقی که فهميده غلط است مثل ای وضوء اطهر من الغسل اخذ به اطلاقش کرده اين ولو بلغ الی الصين در حقيقت عمار می‌‌خواهد بگويد مراد اين است که ولو فاصله ولو بلغ الی الصين اصلاً اين قابل تصور نيست بلغ الی الصين سه سال چهار سال بعد يادش آمد نماز ظهر را دو رکعت خوانده پشت آن، آن وقت دو رکعت ديگر را بهش اضافه کند يا مغرب را دو رکعت خوانده پشتش يک رکعت ديگر بهش اضافه خب خيلی واقعاً يک حرف عجيب و غريبی است يعنی انصافاً من به ذهنم می‌‌آيد اين روايت عمار هی می‌‌گويند شاذ شاذ روشن شد چه می‌‌خواهم بگويم، اين انشاءالله عرض می‌‌کنم اصلاً ما يک بحثی را انشاءالله در متن مفصلاً مورد تعرض که اصلاً متون روايات افراد را به همان افراد حساب می‌‌کنيم اين هم يک فصلی مثلاً متون روايت عمار را رو عمار حساب می‌‌کنيم متون روايت سکونی رو سکونی است متون روايت زراره رو زراره است يعنی ما معتقديم اين يک امر تصادفی نيست ما لاتنقض اليقين بالشک را فقط تو روايت زراره داريم خب اگر امام فرموده کسی ديگر هم نقل می‌‌کند، لذا اصلاً ما در بحث اين‌‌که چرای قضيه چون لاتنقض اليقين بالشک که مرحوم شيخ طوسی نقل می‌‌کند سه‌‌تايش را نقل می‌‌کند سه‌‌تايش را شيخ صدوق نقل نمی‌‌کند هيچ کدامش را نقل نمی‌‌کند کلينی هم دوتاش را نقل نمی‌‌کند با اين‌‌که کاملاً واضح است از کتاب حريز است کتاب بسيار، ليکن تأمل نشده اصحاب ما، مرحوم شيخ از آن نسخه معروف حريز که در قم بوده که نسخه ابراهيم ابن هاشم است نقل نمی‌‌کند از نسخه حسين ابن سعيد نقل می‌‌کند حالا کتاب حسين ابن سعيد مشکلش چه بوده مصنف بوده، خب صدوق دارد می‌‌گويد و لم قصدی فی هذا الکتاب قصد المصنفين، من اين کتاب قصد من قصد مصنفين نيست خوب دقت کنيد مصنفين همه را می‌‌آورد حالا ببينيد صدوق چقدر دقيق است حديث دوم زاره صحيح دوم زاره صدوق تو فقيه نياورده تو علل الشرايع آورده،

س: چون آن مصنف است اما اين

ج: آن منصف اين خيلی دقت است يعنی يک معلوم می‌‌شود قدمای اصحاب ما يک دقت‌‌های عجيبی داشتند فوق العاده عجيب است همين حديث را، گفت قال قلت و لم ذلک قال لانه کان علی يقين اين چون لمَ توش دارد لانه دارد، تو علل الشرايع يعنی اگر آقايون تأمل می‌‌کردند چون آقايون نگاه نمی‌‌کنند تاريخ مسأله را می‌‌فهميدند که اين نکته‌‌ای دارد، حالا جهت لفظی و متنی کلمه لاتنقض اليقين را فقط زراره دارد احتمال دارد که اين کلمه را زراره چون زراره تفقه علی يد حکيم ابن عتيبه به اصطلاح احتمال دارد يک اصطلاح فقهی بوده گرفته ايشان مضمون را از امام صادق گرفته با اصطلاح فقهی آورده چون اين بحث را الآن عرض کردم خدمت‌‌تان ما اصولاً اين حديث لاتنقض را در قرن دوم در کتاب حسين ابن سعيد داريم در قرن سوم نه کلينی آن را آورده دوتای اول مخصوصاً اولی که خيلی مهم است و هرسه را هم صدوق نياورده، کلينی دوتا را نياورده صدوق سه‌‌تا را نياورده، تصادفاً سومی که کلينی آورده شبيه استصحاب در رکعات است يعنی اخذ به اقل است که آقايون هم جواب دادند که ما، حالا آن سومی‌‌اش هم مشکل دارد ببينيد در منظومه فکری آمديم ما مضمونش را هم نگاه کرديم عمل اصحاب را هم نگاه کرديم تاريخ را هم نگاه کرديم دقت کرديد بعد آمديم گفتيم اين تعبير جای ديگر نيامده از طرف ديگر اهل سنت اليقين لايزال بالشک، يا از تعابير ديگر اهل سنت القين لايزول بالشک،

س: کلمه نقض نيست ديگر نمی‌‌شود

31: 70

ج: دقت کنيد، الآن در کتب اهل سنت به عنوان يک قاعده از اين قاعده هم ده دوازده‌‌تا فرع يعنی ده‌‌ دوازده قاعده فقهی در آوردند نه يکی که من در بحث استصحاب به خلاف آقايون مجموعاً جمع کرديم حدود هفده هجده قاعده از لاتنقض به همين معنی با اضافات اهل سنت حالا ببينيد دقت کار را باز توجه بفرماييد ببينيد اهل سنت لايزال لايزول گفتند زوال يعنی معدوم شدن، اما در روايت زراره لاتنقض آمده مرحوم شيخ در رسائل دارد که نقض به معنای شل شدن است نه به معنای زوال البته در لغت عربی نقض به معنای از بين بردن هم هست اصلاً تناقض ديگر، تناقض يکی يکی ديگر را از بين ببرد يعنی به عبارت اخری در حقيقت توی نکته لفظی هم در کلمات اهل سنت لاتنقض نيامده ليکن ظاهراً مرادشان از نقض زوال است اما در کلمات شيعه در روايت زراره لاتنقض آمده که سست شدن نه

42: 71

الحبل شيخ اين مثال را يعنی ريسمان را از هم باز کردم شل شد که آدم بتواند پاره‌‌اش بکند نقضت را به معنای شل کردن گرفته، خيلی عجيب است اين،

س: کالتی نقضت غزلها

ج: کالتی نقضت من بعد قوة انکالاً، خب اين خيلی نکات فنی دارد آن وقت اين می‌‌آيد تو اصول زوال يک مطلب است نقض به معنای سست شدن يک مطلب است ديدم يکی از اين آقايون ابازی‌‌ها يک کتابی در لاضرر نوشته نوشته اهل سنت دارند الضرر لايزال اين آقا نوشته فرق نمی‌‌کند بگوييم الضرر لايزال يا لاضرر و لاضرار نوشته فرق نمی‌‌کند يکی است الضرر و يزال بازهم ملتفت نشده اين برای، من هی می‌‌خواهم مثال بزنم که متن آن ظرافت‌‌های که در متن هست، آقايون علمای ما اهل سنت خوب دقت کنيد در قرن اول دوم به لاضرر تمسک کردند برای اثبات، به لاضرر تمسک کردن برای مثلاً گفتند اگر شما يک چيزی را خريدين گرانتر از قيمتش بود و نمی‌‌دانستيد چون ضرر است پس شما خيار داريد لاضرر و لاضرار خيار داريد حق خيار داريد يا حالا غبن، اصطلاحاً اسمش را گذاشتند خيار غبن مثلاً اگر مثلاً در حال نماز برای سجده شما ضرر برای بدن‌‌تان دارد بقيه نماز را بخوانيد لاضرر و لاضرار ببين دقت کنيد نکته فنی چه است؟ آن‌‌ها می‌‌گفتند لاضرر سجده برای شما ضرر دارد لاضرر بر می‌‌دارد پس شما بقيه اجزاء نماز را بخوانيد بقيه‌‌اش را لذا در حقيقت اگر دقت بکنيد مفاد لاضرر اثبات می‌‌شود هدف اين بود،

س: قدما اين جور می‌‌گفتند

ج: اين در تفکر اهل سنت، اصلاً سنی‌‌ها عرض کردم برای فقه آن مجموعه فکری آن وقت لذا اين‌‌ها آمدند گفتند که مراد علمای علمای متأخر ما يعنی بعد از وحيد و اين‌‌ها تقريباً دقيقاً نمی‌‌دانم اولين اين‌‌ها آمدند گفتند که هی عبارتی دارند آقايون يک کمی همچون مغلق است عبارت من عبارت را توضيح دادم که مراد از لاضرر يعنی لاضرر غير متدارک ضرر غير متدارک در اسلام نيست ضرر غير، يعنی چه؟ يعنی من ضرر را تدارک می‌‌کنم يعنی اگر به شما بگويم سجده نکن خب اين درست است اما من به شما چه می‌‌گويم می‌‌گويم نماز بخوان بدون سجده، تدارک می‌‌کنم، من می‌‌گويم وضوء برايت ضرری است وضوء نگير اما تدارک می‌‌کنم می‌‌گويم تيمم بگير اين تعبير آقايون، و لذا هم آقايون بحث کردند که آيا مراد لاضرر غير متدارک است، يک بحث‌‌های کردند ما عرض کرديم اين بحث‌‌ها خيلی فايده ندارد نکته فنی اين نکته است آيا لاضرر مفادش نفی است اين اشکال شيخ انصاری و ديگران که مفاد لاضرر نفی است مفاد حديث رفع نفی است مفادش اثبات نيست مشرع نيست يک اصطلاحی دارند يعنی مفاد لاضرر شما حق ضرر نداريد سجده نکنيد اما شما مکلف به بقيه نماز هستيد اين دليل ديگر می‌‌خواهد فرض کنيد استعمال آب برای دست‌‌ چپ‌‌تان فقط ضرر دارد برای بقيه ضرر ندارد اين مفاد لاضرر است که شما دشت چپ واجب نيست بشوريد خب خيلی خوب دست چپ نشويد بقيه وضوء را انجام می‌‌‌‌‌‌دهيد يا نه؟ تا حالا نمی‌‌‌‌دانم دقت کرديد فقهاء فهميده بودند بقيه را انجام بده، اشکال شيخ اين شد که اين لاضرر معنايش اين است که مشرع باشه شما تکليف به بقيه اجزاء داريد، اسمش گذاشتند غير متدارک اسمش را گذاشتند، آن وقت ايشان دقت نکرد آن‌‌که می‌‌گويد لاضرر اين در حقيقت اگر باشد ظاهرش فقط نفی است آن‌‌که می‌‌گويد الضرر يزال آن مرادش اثبات است ضرر را بردار، ببينيد آن مرادش اثبات است شما وضوء را بگير ضرر را بردار يعنی شما تکليف داريد به برداشتنش نه اين‌‌که تکليف داريد به اين‌‌که اگر ضرر بود آن حکم نيست اين بين اين بين اين دوتا شما اگر يک معامله‌‌ای کرديد مثلاً شئ که قيمتش هزار تومن است ده هزار تومن جهلاً به شما فروخت، اين ضرر را بردار الضرر يزال من حکم می‌‌کنم که اين ضرر را بايد از بين ببری، چطور از بين می‌‌بری با حق خيار لذا مفاد الضرر يزال مشرع است به مشرع نزديک است لاضرر نه نفی است فقط صرف نفی است فرق است بين الضرر يزال با لاضرر اين همان نکات متنی است که عرض کردم آن نکته‌‌ای را که عرض کردم در باب متن بايد کاملاً لاتنقض هم همين طور لاتنقض اهل سنت نقض را به معنای زوال گرفتن خب اين‌‌جا اين نکته‌‌ای بحثی که الآن ما داريم وقتی می‌‌بينيم حديث لاتنقض منحصراً در حديث زراره آمده، عرض کردم يک نسخه‌‌ای از حديث اربعه مأة هست که در اختيار صاحب تحف العقول بوده فان اليقين لاينقص بالشک اين را داريم اما در کتاب فقيه چون آن هم متن را کامل آورده در کتاب فقيه حديث اربعه مأه را کامل آورده، البته اربعه مأة نيست سه صد و هشتاد و چهار، پنج‌‌تاست چهار صد کلمه نيست در آن‌‌جا دارد فان اليقين لايدفع بالشک، ما غير از اين مورد اصلاً کلمه لاينقض نداريم البته مضافاً به نکته‌‌ای ديگری که الضرر لايزال قطعاً نفی است اليقين لايزال، اليقين لايزال قطعاً نفی است اما لاتنقض اليقين احتمالاً نهی هم باشد لاتنقض به صيغه نهی بخوانيم حالا من نکته را می‌‌خواهيم اين بگويم، آيا ممکن است چون الآن من خود من نمی‌‌دانم چرا علمای ما در قرن چهارم حديث را نياوردند، عرض کرديم قرن چهارم دوتا تنقيح دارد اولش کلينی آخرش هم مرحوم صدوق وقتی اين‌‌جا می‌‌آييم می‌‌بينيم نه صدوق حديث آورده و اعجب اين است که صدوق حديث را توی مصنف آورده توی کتاب اصلی نياورده، تو علل الشرايع آورده تو فقيه نياورده، آن وقت حالا همين جور دنبال قصه حالا که ديگر وارد اين بحث شديم اين‌‌جا، آن وقت نکته کجا شد؟ مرحوم شيخ طوسی اين حديث را آورده از کتاب حسين ابن سعيد کتاب حسين ابن سعيد مصنف است نجاشی هم دارد و صنف شيخ هم صنف، اصلاً کتاب مصنف است کتاب حسين ابن سعيد البته نجاشی در ترجمه حسين ابن سعيد آورده، ترجمه حسين ابن سعيد ندارد نجاشی برادر هم اند، دقت فرموديد حالا در کتاب مصنف آمده در کتاب نسخه اصلی که مال ابراهيم ابن هاشم بوده ما شواهد قطعی داريم که در آن‌‌جا بوده قبول نکردند چرا قبول نکردند؟ آيا ممکن است به خاطر متن، اين بحث متن است، چون اين‌‌ها اين متن را در روايت ديگر اهل بيت نديدند احتمال دادند که اين نقل به مضمون از زراره باشد از اين‌‌که اين سه‌‌تا روايت اين يک بحث که حالا بحث متن است يک بحث ديگر اين است که از زمان شيخ طوسی خوب دقت کنيد چون نمی‌‌خواستم الآن وارد نمی‌‌شوم از زمان شيخ طوسی که بحث را از فهرست می‌‌برد رو رجال وقتی آمدند بررسی کردند حديث دوم را گفتند اين هم سندش معتبر است پس، حالا اين حديث را از علل الشرايع بخوانيد، حالا لانک کنت علی يقين، اين حديث زراره را بخوانيد به نظرم سندش در آن‌‌جا معتبر است حالا تو ذهنم اين طور است، الآن دقيقاً تو ذهنم حضور ذهن ندارم دقت کنيد بعد که آمدند بررسی کردند گفتند روی الصدوق فی الصحيح يعنی آنچه که در قرن پنجم، حالا نکته اساسی را می‌‌خواهم بگويم تغيير پيدا کرد جنبه فهرستی

10: 60

جنبه رجالی در جنبه فهرستی فرق بين اصول و مصنفات بود در جنبه رجالی راوی را نگاه می‌‌کردند،

س: در اين‌‌جا چه است؟

س: ابی رحمه الله قال حدثنا علی ابن ابراهيم عن ابيه عن حماد عن حريز عن زراره،

ج: همان حديث سند مشهور قم است ديگر خب، روشن شد چه می‌‌خواهم چون اين نکات فنی است

س: معلوم است فهرست اين چه است؟

ج: فهرستی، صدوق قبول نکردند،

س: آخر نياورده

ج: عرض کردم نفی را پيدا، شايد يک نکته‌‌اش اين بوده که لفظ لاتنقض جاي ديگر نيامده،

س: بحث فقه رسيده می‌‌شود

ج: نه يعنی حديث متن حديث از اهل بيت نيست متأثر به فتوی زراره است ببينيد من يک مختصر بگويم يک کلمه‌‌ای تاريخی بماند بحث‌‌های فهرستی در حقيقت بررسی ميراث‌‌های ما به عنوان روح تاريخ است بحث‌‌های رجالی خود تاريخ است فرق اين دوتا باهم اين است بحث فهرستی می‌‌آيد تا روح اين تاريخ ميراث را نگاه می‌‌کند بحث رجالی رو افراد حساب می‌‌کند اين يک نکته، بحث رجالی تاريخ است بحث فهرستی روح تاريخ است بحث‌‌های رجالی نتيجه‌‌اش به خاطر عدم کتابت حديث از عدم تدوين سنت است چون اجازه تدوين ندادند نوشته نشد لذا بعد مجبور شد روی افراد حساب بکنند ريشه در عدم کتابت بود بحث‌‌های فهرستی به عکس چون اميرالمؤمنين خودشان نوشتند امام صادق هم تأکيد کرد اکتب و بُثّ علمک فی الناس ريشه‌‌اش شد آن کتابت شاخه‌‌اش شد فهرستی، آن ريشه اين هم شاخه، آن‌‌جا به، لذا يکی از نکات مهم در بحث‌‌های فهرستی اهل سنت، چون نداشتند نوشته‌‌ها را از صحابه لذا نرفتند تو آن بحث جلو نوشتارها را گرفته بودند، نوشتار نداشتند رفت تو آن بحث امام صادق بنا بر قولی راجع به عبيدالله حلبی دارد مرحوم نجاشی دارد قيل البته تو يک‌‌جا دارد که به نظرم شيخ دارد که عرضه علی الصادق يا به عکس نجاشی می‌‌گويد و قيل عرضه علی الصادق چون خيلی هم روشن نيست بالاخره عرضه ام لا؟ که امام صادق فرمودند أ تری لمثل هولاء، أ تری لهولاء مثل هذا الکتاب؛ يک کتاب حديثی فقهی مثل اين کتاب تو دارند يا نه؟ کتاب حلبی چون کتاب موطأ بعد از وفات امام صادق است صد و پنجا تدوينش است اولين کتاب‌‌ آن‌‌ها موطأ است ديگر موطأ هنوز نوشته نشده بود يک همچو کتاب جمع و جوری آن‌‌ها دارند يا ندارند؟ حالا دقت کرديد چه شد پس بنابراين ما اين‌‌جا چندتا نکته با همديگر ضميمه کرديم يکی از زمان شيخ بحث از اتجاه فهرستی خارج شد رفت اتجاه رجالی تو اتجاه رجالی ديگر فرق نگذاشتند تو اصول باشد يا مصنفات، اين‌‌ها خيال کردند من وقتی می‌‌گويم فهرست يعنی فهرست اصحاب نه، نکات بسيار فراوانی دارد، حالا انشاءالله اگر شد در همين بحث و الا،

س: شيخش قبول نکرده ابن وليد هم قبول نکرده،

ج: اين ابن وليد قبول نکرده، کلينی هم قبول نکرده،

س: می‌‌شود فهرستی دوباره

ج: چون روح تشيع است

س: خب همين ديگر

ج: حالا نکته‌‌اش چه بوده؟ چه نکته‌‌ای داشته ممکن است من خودم نکاتی به ذهنم بيايد ممکن است اما فعلاً بنا براين است که بگويم فعلاً نکاتش را نمی‌‌دانيم فعلاً خيلی روشن نيست برای ما، به هر حال اين يک نکته‌‌ای آن وقت خوب دقت بکنيد ما وقتی راجع به آقای خويي صحبت می‌‌کنيم آقای خويي فرض کنيم قائل به حجيت خبر شده تعبداً به خاطر سيره عقلاء ما می‌‌خواهيم اين را بگويم آقای هم در حقيقت مقلد شيخ است به اين معنی مقلد است روشن شد يعنی ايشان هم بحث را از فهرستی خارج کرد کرد رجالی اگر بحث شد رجالی اين حديث صحيح است پيش صدوق هم صحيح است لذا آقای خويي وقتی اين حديث را بررسی می‌‌کند فرقی بين من لايحضر و خصال و امالی نمی‌‌گذارد همه را به يک دست نگاه می‌‌کند اين بحث رجالی است.

الآن اين مثال بسيار بارز صدوق قبولش نکرده نياورده تو کتاب من لايحضر ليکن در کتاب ابراهيم ابن هاشم بوده، يکدفعه مثلاً در نسخه ايشان نبوده سند ايشان کاملاً صحيح است ابی عن علی ابن ابراهيم عن ابيه، ابراهيم ابن هاشم قطعاً تو، و اين نسخه از نسخه بسيار صحيح است که در قم آمده چرا ابن الوليد قبول نکرده عرض کرديم اين دو نفر تنقيح بسيار خوبی از احاديث اهل بيت دادند يکی کلينی يکی ابن الوليد ابن الوليد متوفای سه صد و چهل سه است چهارده سال، سيزده چهارده پانزده سال بعد از کلينی است کلينی بنابر مشهور سه صد و بيست هشت و بيست و نه است، غير از اين هم گفته شده احتمال داده شده، بيست و چهار مثلاً احتمال بيست و چهار هم داده شده حالا به هر حال ببينيد اين دوتا را من عرض کردم کراراً عرض کردم يک نکته تاريخی را اين نکات تاريخی هميشه پشتوانه علمی باشد کلينی نقش بسيار مهمی در احاديث و اسانيد دارد اسانيد را اصطلاحاً ما در حديث به کار می‌‌بريم مرحوم ابن الوليد تأثير بسيار زيادی در کتب و اجازات دارد اگر به کتاب باشد اجازه گرفتيم، اگر حديث باشد البته خود کتاب کلينی هم عده‌‌اش ولو به حسب ظاهر سند است در واقع اجازه است همين که می‌‌گويد علی ابن ابراهيم عن ابيه عن حماد عن حريز اين اجازه است طريق ايشان به کتاب حريز است ليکن چون برخورد روايي باش کرده ما اسمش را گذاشتيم اسانيد و لذا ما دوتا چيز داريم اسانيد و روايات، اجازات و کتب و طبيعتاً اين‌‌ها هردو را داشتند اما الآن آنی که الآن دست ما داريم، آنی که الآن دست ماست مرحوم کلينی نقشش در اسانيد و روايات است کلينی نقشش در اجازات و کتب خيلی ضعيف است فکر می‌‌کنم در کتاب نجاشی پنج مورد اگر باشد که بگويد اخبرنا محمد ابن يعقوب نه خود نجاشی با واسطه، پنج‌‌تا يا شش‌‌تا يا چهارتا، يک چيز اين جوری نقش کلينی در اجازات و کتب خيلی ضعيف است ابن الوليد دقيقاً به عکسش است، البته به ضعف ابن الوليد روايت هم دارد، به ضعف ايشان نيست اما در الآن برای ما آنچه که برای ما رسيده نقش مرحوم ابن الوليد در اجازات و کتب است همين فهرست شيخ و فهرست نجاشی پر از ابن وليد است و من فکر می‌‌کنم فکر می‌‌کنم با اين تنقيحی که اين‌‌ها کردند مشکلی در اين روايت داشتند نه اين‌‌که در کتاب ابراهيم ابن هاشم، اختيار نکردند قبول نکردند ليکن حسين ابن سعيد چون مصنف بوده آورده مثل اين که صدوق هم در علل الشرايع چون مصنف بوده آورده روشن شد آنچه که در اين‌‌جا پيدا شد قرن پنجم شيخ خط را عوض کرد از فهرست زد به رجال، رجالی که بررسی کرد

35: 87

علل الشرايع سند صحيح است راست هم است علل الشرايع و اين شيخ که رحمه الله اين کار را شروع کرد ديگر زمان علامه اوجش رسيد يعنی کاملاً ديگر جا افتاد بعد رسيد يعنی در حقيقت وقتی ما می‌‌گوييم مقلد به اين معنی اين‌‌ها توجه نکردند که از فهرستی برگردانده بودند به رجال همين حديث واحد خيلی مثال روشنی است در فقيه صدوق قبولش نکرده توی علل الشرايع آورده و در فقيه هم تصريح می‌‌کند که من در اين کتاب مصنف نيست اين کتاب اين که تصريح خود ايشان است پس اگر ما می‌‌گوييم مقلد به اين معنی البته خب ممکن است شما بگوييد که فرض کنيد من باب مثال يک مثال ديگر هم می‌‌زنم چون اين هم خيلی تأثيرگذار است مرحوم علی ابن، وقت گذشت ديگر حالا ديگر،

س: اصلاً از موضوع خارج شديم

ج: بلی نه چون نه سعی کرديم بازهم در متون باشد در بحث متن مرحوم

س: حالا اين‌‌که شيخ چرا اين کار را کرده هم خودش يک بحث مستقلی است که چرا شيخ از فهرست رفت تو رجال

ج: در آن بخشی که مربوط به شماست، نه اين نکته را خوب ببينيد آقا ما کتاب علی ابن جعفر داريم نسخ متعدد دارد يک نسخه‌‌اش نسخه‌‌ای است که نوه ايشان عبدالله ابن حسن عبدالله بن حسن بن علی ابن جعفر نوه اول ايشان هم هست عبدالله، ايشان از مدينه آمده قم آورده با خودش، دو نسخه آورده حالا من شرح نمی‌‌خواهم بدهم عبدالله ابن جعفر حميری که از مشايخ و از اجله مشايخ است اين هردو نسخه را تو قرب الاسناد آورده دوتا نسخه از کتاب عبدالله اين نسخه که عبدالله نوه علی ابن جعفر آورده کلينی ازش نقل نکرده صدوق هم ازش نقل نکرده چراش را هم حالا ما نمی‌‌دانيم چه نکته‌‌ای داشته که از اين نوه نقل نکرده تصادفاً دو نسخه بسيار خوب در قم بوده که غالباً اين بزرگان از آن‌‌های که نسخه موسی ابن قاسم بجلی کوفی که ما به اسم نسخه کوفی گذاشتيم يکی هم نسخه مرحوم عمرکی ابن علی بوفکی نيشابوری که نسخه خراسانی است هم کلينی از اين دو نسخه نقل می‌‌کند هم صدوق از اين دو نسخه، بسيار خوب از او نقل نکرده، خب اگر ما به نحو فهرستی برخورد بکنيم مشکل اين است که روايات کتاب عبدالله ابن حسن تلقی به قبول نشده نسخه ايشان تلقی به قبول مثل کلينی مثل، خب مرحوم شيخ طوسی هم به تبع کلينی نقل نکرده ديگر، اين‌‌جا فهرستی است، بعدها که بحث رجالی شد مثل آقای خويي فرمودند عبدالله ابن حسن توثيق نشده اين نوه توثيق نشده ايشان هم نقل نکرده، آقای خويي هم قبول نمی‌‌کند چرا چون عبدالله ابن حسن توثيق نشده، خوب دقت می‌‌خواهم نکته را دقت کنيد شما چرا اين‌‌جا نمی‌‌گوييد؟ آقای خويي مقلد مثلاً کلينی باشد خب کلينی هم قبول نمی‌‌کند صدوق هم قبول نمی‌‌کند،

س: رو جهت ديگر قبول نمی‌‌کند

ج: احسن اين‌‌ نکته روشن شد من می‌‌خواهم بگويم نگاه نکنيد اگر نتيجه يکی شد يعنی تقليد اشتباه نشود، اين‌‌جا آقای خويي نه از کلينی تقليد کرده نه از صدوق تقليد نيست توش، رو يک مبنی بوده اين نسخه‌‌ای که در اختيار داشتند مقابله کردند آن نسخه قابل اعتماد بود توی اين نسخه شبهه داشت حالا چه شبهه‌‌ای بوده آن بحث ديگری است، از آن نسخه قابل اعتماد نقل کرده آقای خويي هم از راه ديگری وارد شده اصلاً از اين ور از باب اين‌‌که از نظر رجالی ضعيف است توثيق نشده، از اين جهت از ايشان نه، دقت کرديد نتيجه‌‌اش يکی شده اما ما اين را مقلد نمی‌‌دانيم خيلی نکته لطيفی است اما اين‌‌که بيايد بحث رجال فهرستی را عوض بکند اين را ما می‌‌گوييم مقلد اين که در قرن چهارم بحث‌‌ها فهرستی بوده يکدفعه آقای خويي، شيخ عوض می‌‌کند می‌‌کند رجالی خوب شما شايد بگوييد چرا اين‌‌جا را می‌‌گوييد مقلد شايد آقای خويي نظرش اين است که من ادله حجيت خبر را نگاه کردم خبر ثقه حجت است خيلی خوب پس اين تقليد نيست ببينيد ما سرش را اصطلاحاً در اين می‌‌بينيم شايد شما هم بگوييد تقليد نباشد اصطلاحاً در اين می‌‌بينيم که ايشان توجه نکرده که اين حديث در يک برهه‌‌ای مورد قبول نبوده مشکل داشته و آن نکته فهرستی بوده در مقابله فهرستی با رجالی در رجالی قبول شده، اگر می‌‌خواهد که تقليد نباشد بايد بالاستقلال نظر بدهد دقت می‌‌کنيد چون اصلاً متعرض آن قسمت نداشتند اصلاً و ابداً متعرض آن قسمت نشدند، اصلاً و ابداً متعرض آن قسمت نشدند خوب دقت کنيد اصلاً متعرض بحث فهرستی و اين اين طوری بوده و اين اصول شما الآن نگاه که می‌‌کنيد شما ديگر اصول مصنفات نمی‌‌بينی علامه اصول مصنفات نمی‌‌گويد چون بحث رجالی است، اصلاً اصول مصنفات رو بحث فهرستی پيش می‌‌آيد صدوق تصريح می‌‌کند اصول مصنفات شيخ راجع تل‌‌اکبری می‌‌گويد روی اصول اصحابنا و مصنفاته يا جميع اصول اصحابنا،

س: تو نجاشی هم متأسفانه ندارد که،

ج: نجاشی چون نظرش اصول نبود اصلاً نه اين‌‌که ندارد، چون اسم کتاب مصنفات،

س: خيلی کم است مثلاً

ج: شش، هفت‌‌تاست پنج شش‌‌تاست اصلاً نظر نجاشی چون کتاب شيخ فهرست اصولش است يا مصنفات شيخ هم خيلی ندارد حدود هفتادتا دارد تا چهار صدتا خيلی کار دارد نجاشی پنج شش تا دارد يا فوقش هفت‌‌تا، چون اسم کتاب نجاشی فهرست و مصنفات اصحابناست نظر ايشان رو مصنفات بوده رو اصول نبوده حالا چرا ايشان اصول را نياورده چرا قبول نکرده آن بحث ديگری است علی ای حال ايشان نظرش رو مصنفات است، اين تفرقه بين اصول و مصنفات اين فهرستی است اين يعنی روح تاريخ ميراث شيعه است،

س: خب اين‌‌که برعکس همان چيز علمی شيخ طوسی بايد باشد چرا اين کار را انجام داده آخر متوجه نشدم؟

ج: آن چرايش را آقای مختاری اشاره کردند که چرا شيخ مبنی را عوض کرد؟

س: چرا؟

ج: خب حالا گفتيم آن‌‌جا آن بايد چون بنا شد يک بحثی را با آقای مختاری بگذاريم راجع به فهرستی اين را بنا شده آن‌‌جا بگوييم من اين‌‌جا الآن دارم اين نکته را می‌‌گويم شما بگوييد يک حديث واحد يک متن واحد دقت می‌‌کنيد اين را ما نکته فنی ما اين شد می‌‌خواستيم اين را بگوييم شايد شايد مثلاً الآن احاديث عمار ساباطی يک نکات خاص خودش را دارد احاديث زراره نکته خاص خودش را دارد، شايد اصحاب ما يک احتمال دادند که اين روايت مثلاً متأثر به تعابير خود زراره است عين تعبير، من نمی‌‌دانم حالا شايد واقعاً بتوانيم يک چيز روشنی را مطرح بکنيم الآن نمی‌‌دانيم اما اين واقعيت هست يک حديث واحد را صدوق در مصنفش آورده در کتاب اصلش نياورده،

س: شأن راوياً هست که

ج: و اين اصولاً بنای صدوق به تفرقه بوده الآن ديگر اصحاب ما اين تفرقه را نمی‌‌کنند کی اين حالت پيدا شده از شيخ طوسی البته اين به معنای اين‌‌که شيخ طوسی متأثر به اهل سنت شده باشد شيخ طوسی عقيده‌‌اش اين بوده که ما بايد برخوردی که با احاديث باشد رجالی باشد رو همان ضوابط خودش که امامی باشد و ثقه باشد رو همان ضوابط خودش که امامی باشد و ثقه باشد الی آخر آن بحث‌‌های که در عده نوشته اين برخوردی است که مرحوم شيخ طوسی دارد، علی ای حال بحث را جمع بکنيم ديگر يک کمی خارج شديم پس ما حالا آخر بحث هم ديگر اگر مايل باشيم فردا شب توضيح می‌‌دهيم ما در رجال به طور کلی آن حالت اول که يک عده نقل و اين‌‌ها بکنند داريم، در رجال اين‌‌که در بعض مفردات خيلی کار بکنند داريم در رجال کسانی که يک علم دوره رجال را نوشته باشند کار کرده باشند داريم در رجال کسانی که داريم مکتب علمی هم باشند داريم يا در حديث داريم اما اين‌‌که منظومه علمی اين هم عده‌‌ای الآن رسم شده در يک مطلبی هرچه گفته شده يا مرتبط با آن است جمع بکند اين هم تقريباً الآن اين کامپيوتر و دستگاه‌‌ها دارد اين کار می‌‌شود اما منظومه فکری ندارد اين‌‌ها،

س: حتی مثل شيخ صدوق يا شيخ کلينی

ج: بلی اصلاً ندارد آن‌‌ها که يعنی بيايد حديث را رجال را سند را با يک منظومه‌‌ای، هم قواعد اصولی هم تاريخی هم تاريخ اهل سنت هم کلمات اهل سنت هم رجال اهل سنت هم حديث‌‌شان،

س: يعنی مکتب‌‌شان

ج: نه مکتب راجع به خود فن است يعنی کل ابحاث رجال در ذهنش باشد چون رجال

س: کلينی می‌‌گويد مکتب است ديگر

ج: مکتب حديثی دارد چرا

س: همين ديگر

ج: مکتب حديثی دارد، مکتب داريم منظومه علمی هم داريم در شناخت حديث مطلقاً چه به لحاظ صدور چه به لحاظ متن چه به لحاظ مضمون و دلالت منظومه فکری نداريم،

س: آقای بروجرد ده بيست در صد

ج: خب اين‌‌ها بيشتر منظومه علمی است

س: علامه چه؟

ج: ندارد نه ايشان که ندارد ايشان کل اصلاً نقل می‌‌کند بيشتر ناقل است علامه می‌‌شود گفت مکتب هم ندارد بيشتر نقل می‌‌کند مثل آقای بروجردی باز مکتب دارد آقای خويي دارد مثلاً فرض کنيد تقريباً بازهم در خود چون اين مکتب يک نکته‌‌ای دارد اضافه بر اين‌‌که در مباحث رجالی بايد دارای نظر باشد و اين‌‌ها تتبع می‌‌خواهد طول زمان می‌‌خواهد عاملش اين است مجرد اين‌‌که مبانی توثيق بگيرد شيخ چه گفته علامه چه گفته ديگران چه گفتند اين کفايت نمی‌‌کند يک حافظه خوب می‌‌خواهد با يک مراجعه تاريخی اين اگر شد به صورت مکتب می‌‌آيد اين موضوع مطالبی که مرتبط با اين باشد جمع بکند اين را هم داريم اجمالاً داريم اما نه اين قدر زياد مثلاً، اما منظومه فکری بتواند اين‌‌ها را ربط بدهد، حل بکند ربط بدهد بررسی بکند اين را به آن بچسباند کم و زياد بکند بعد فرض کنيد حديث عامه، بعد رجال عامه، بعد تحت مثلاً تأثيرات اجتماعی که در آن زمان بوده، وضع اجتماعی وضع تاريخی اين مجموعه بتواند در فکر او تأثيرگذار باشد، ببينيد الآن شما مثلاً ما عمار ساباطی را زديم به آن قصه سؤالی که از امام عسکری راجع به کتب بنی فضال کردند من نديدم الی الآن در کتب اصحاب ما اين دوتا را بهم ديگر ربط داده باشند خب آن يک مطلب است اين يک مطلب، اما به نظر ما در منظومه فکری اين‌‌*‌‌*ها کاملاً مؤثر است در آن منظومه فکری يعنی اين نتيجه‌‌گيری که کتاب عمار شايد خيلی رائج نبوده، اين که می‌‌گويد بيوتنا منها ملاء از کتاب عمار نبوده،

س: فتحيه

ج: با اين‌‌که فتحی بوده از کتب بنی فضال بوده و بيوتنا منها ملاء، ما تقول فی کتب بنی فضال و بيوتنا منها ملاء اين از کتاب آن وقت شواهد تاريخی مثلاً نسخه‌‌ای که در قم آمده يک سند دارد، احمد ابن حسن از مسعده عن عمار يک اصطلاح به مرحوم صاحب وافی می‌‌گويد الفتحيه می‌‌گويد محمد ابن احمد عن الفتحيه قال سئلت ابا، ديگر نمی‌‌آيد چون چهارتايشان فتحی اند احمد ابن الحسن تا عمار همه فتحي اند، عن الفتحيه تعبير عن الفتحيه می‌‌کند، دقت فرموديد آن وقت اين، اضافه بر اين ما عرض کرديم چون بحث اساسی ما متن است متون روايت عمار نکات، چون اين را بايد جداگانه متعرض بشوم امشب فقط يک اشاراتی کرديم چندتا متن را مقايسه کرديم بررسی کرديم کيفيت بررسی و نقد متن را هم يواش يواش داريم هی يواش يواش بيان می‌‌کنيم مثلاً لاضرر و لاضرار به ذهن ما همان لاضرر و لاضرار است فی الاسلام بعد اضافه شد اما اضافه‌‌‌‌اش دروغ نيست جعل نيست،

س: در روايت اهل سنت اين فی الاسلام که استشهاد کرد

س: تو روايت

س: تو روايت اهل سنت

ج: يکی است

س: يک مورد بود، آن مرسله

ج: راوی که هست،

س: مرسله بودنش ضرر نمی‌‌رساند چون مسلم می‌‌گرفتند

ج: گفتم راوی هست راوی دومش هست روايت قبل از ابوهريره نه، غير از ابوهريره، يک راوی که هست قاضی است کان من قضات به نظر من اين به دستگاه قضای و فقهی می‌‌خورده متن متن فقهی و قضايي بوده،

س: خب اين مرسله بودنش ضرر نمی‌‌رساند، نه مرسل ما کاری اصلاً آن يک جهت بحث آن جهات ديگر بحث يک جهت اين است که به ذهن ما می‌‌آيد با در نظر گرفتن اين‌‌که کتب فقهی به نظر من حتی در خلاف شيخ هم لاضرر و لاضرار فی الاسلام باشد متون فقهی بيشتر با فی الاسلام است و در واقع هم همين بود اصلاً درست هم هست، اينی که شيخ انصاری و بعد هم آقای خويي عقيده‌‌شان اين است ديگر حکومت است حکومت يعنی بايد فی الاسلام باشد، و لذا اين ربع فقه هم برش مبتنی می‌‌شود يعنی اين اصلاً يک مبنای قانونی پيدا می‌‌کند تعبير قانونی ادبيات قانوی پيدا می‌‌کند و عرض کرديم اين جعل مصطلح هم نيست جعل نيست کذب نيست مفاد را ورداشته تصريح کرده، مراد است لذا مرحوم نائينی هم می‌‌گويد وقتی پيغمبر گفت لاضرر و لاضرار يعنی فی الاسلام، يعنی در شريعتی که من قرار دارم، اين‌‌جا مفاد را با قرينه سياقی ورداشته فهميده و درست هم هست ما قبول کرديم حرف نائينی را انما الکلام اين‌‌که فی الاسلام به معنای احکام کليه بگيريم يا يک نوع حکمی به حساب ولاي برای اداره جامعه بگيريم لاضرر اصلاً برای اداره جامعه باشد با يک شرحی دارد که الآن ديگر جايش اين‌‌جا نيست و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.